

سرمقاله

نگاهی به جنبش‌های خودبخودی و نقد یک دیدگاه!

فقدان یک رهبری متشکل انقلابی در رأس جنبش‌های توده‌ای و اعتراضات خودبخودی توده‌های تحت ستم امروز در بین بعضی از روشنفکران و بویژه در بین روشنفکران خارج کشور به مستمسکی تبدیل شده است که با تکیه بر آن با بی‌مسئولیتی تمام جنبش‌ها و اعتراضات توده‌ای جاری در جامعه را بی‌فایده و بی‌ثمر جلوه می‌دهند و در مواردی حتی آنها را تقبیح می‌کنند. به نظر این دسته از روشنفکران از آنجا که جنبش‌های بدون رهبری و یا بقول آنان "بدون سر" توده‌ای در جامعه تحت سلطه ما، منجر به ایجاد تغییرات بنیادی نگشته و قادر به پیشروی تا حد سرنگونی رژیم حاکم نشده‌اند، بنابراین گویا عقیم و فاقد ارزش می‌باشند. آنها با رجوع به این واقعیت که جنبش‌ها و اعتراضات خودبخودی توده‌ها در سال‌های اخیر برغم وسعت و ابعاد گسترده و چشمگیر خویش سرانجام در مقابله با دستگاه تا بن دندان مسلح جمهوری اسلامی به شدیدترین وجه سرکوب شده‌اند، مطرح می‌کنند که آن جنبش‌ها به جایی نمی‌رسند و سرانجام انرژی موجود در جناح بندی‌های طبقه حاکم مضمحل خواهد شد.

صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید:

- مصاحبه "شهروند" با چریک‌های فدایی خلق ایران ۵
- ایدئولوژی و توجیه جنایت - اشرف دهقانی ۸
- مرگ مشکوک بهرنگی و تختی، شایعه یا...؟! ۱۱
- معرفی کتاب "در جدال با خاموشی" ۱۴
- مصاحبه با رفیق محمود خلیلی (قسمت چهارم) ۱۶
- ستون آزاد ۱۹
- تظاهرات در لندن در دفاع از جان دانشجویان در بند ۲۴



گلباران آرامگاه روزا لوکزامبورگ، یکی از زنان برجسته کمونیست و آزادیخواه در سالگرد جان باختنش به دست مزدوران بورژوازی آلمان!

نگاهی به جنبشهای خودبخودی

و نقد یک دیدگاه!

می برند که در صورت عدم کنترل، زمین را در زیر پای طبقه حاکم خواهند لرزاند.

فقدان یک رهبری متشکل انقلابی در رأس جنبشهای توده ای و اعتراضات خودبخودی توده های تحت ستم امروز در بین بعضی از روشنفکران و بویژه در بین روشنفکران خارج کشور به مستمسکی تبدیل شده است که با تکیه بر آن با بی مسئولیتی تمام جنبش ها و اعتراضات توده ای جاری در جامعه را بی فایده و بی ثمر جلوه می دهند و در مواردی حتی آنها را تقبیح می کنند. به نظر این دسته از روشنفکران از آنجا که جنبشهای بدون رهبری و یا بقول آنان "بدون سر" توده ای در جامعه تحت سلطه ما، منجر به ایجاد تغییرات بنیادی نگشته و قادر به پیشروی تا حد سرنگونی رژیم حاکم نشده اند، بنابراین گویا عقیم و فاقد ارزش می باشند. آنها با رجوع به این واقعیت که جنبش ها و اعتراضات خودبخودی توده ها در سالهای اخیر برغم وسعت و ابعاد گسترده و چشمگیر خویش سرانجام در مقابله با دستگاه تا بن دندان مسلح جمهوری اسلامی به شدیدترین وجه سرکوب شده اند، مطرح می کنند که آن جنبش ها به جایی نمی رسند و سرانجام انرژی موجود در جناح بندیهای طبقه حاکم مضمحل خواهد شد.

مروجان ایده باطل فوق الذکر صرف نظر از تنوع استدلال و لهجه ای که در ترویج تفکر خود به کار می گیرند، می کوشند تا با برجسته کردن گوشه ای از واقعیت (یعنی عدم امکان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق صرف جنبشهای توده ای که فاقد رهبری انقلابی می باشند)، حقیقت برجسته بزرگتری (یعنی اهمیت و ارزش مبارزاتی این جنبش ها در آماده کردن زمینه برای سرنگونی رژیم و تأثیرات دراز مدت تاریخی این جنبشها در مسیر رسیدن به سوسیالیسم) را پنهان نمایند. و به این ترتیب پاسیفیسم خود را توجیه نموده و بی وظیفه گی روشنفکران در مقابل مبارزات توده ها مشروعیت بخشند. از آنجا که نظر فوق از لحاظ تئوریک و تاریخی بی پایه و از نظر عملی نیز حاوی یکی از مخرب ترین انواع پاسیفیسم در امر مبارزه می باشد، لازم است تا از برخی زوایا نادرستی ایده فوق مورد بررسی قرار گیرد.

فریاد انقلابی آنها را در گلو خفه سازد. این امر به نوبه خود از یک سو بیانگر شدت تضادهای طبقاتی بین توده های ستمدیده با طبقه حاکم (بورژوازی وابسته به امپریالیسم) می باشد و از سوی دیگر بیانگر پتانسیل عظیم مبارزاتی نهفته در اعماق جامعه تحت سلطه ما بوده و از وجود زمینه و منبع نیرو دهنده جنبش های خود بخودی توده ها خبر میدهد که هر بار

اصولا بر مبنای تجارب تاریخی، امروز این دیگر حقیقت انکار ناپذیری می باشد که مبارزه طبقاتی "لوکوموتیو تاریخ" است. در واقعیت امر تاریخ را انرژی حاصل از مبارزه طبقات استثمار شده بر علیه طبقات حاکم به جلو سوق داده و به پیش رانده است. این جمع بندی مبارزاتی با در نظر گرفتن این واقعیت حاصل شده که در طول تاریخ جنبشهای گسترده توده ای بر علیه نظم ارتجاعی حاکم جریان داشته است که برغم آن که فاقد "سر" یا به عبارت دقیقتر فاقد یک رهبری متشکل و انقلابی بوده اند و اساسا به همین دلیل شکست خورده اند اما منبع بزرگ آموزش های انقلابی برای توده های تحت ستم جهت تداوم مبارزه شان بوده و به پله ای برای رشد و صعود این مبارزات به سطحی بالاتر تبدیل شده اند.

به شکلی در جامعه جریان می یابند. درست است که متأسفانه این جنبشها از فقدان وجود یک رهبری متشکل و انقلابی رنج برده اند، اما دقیقاً به دلیل وجود همین جنبشهای خودبخودی توده ها و "خطری" که سران جمهوری اسلامی از آنها برای نظام خود احساس می کنند است که آنان با هشیاری ضد انقلابی برای مقابله با مبارزات مردم اقدام نموده و در اینجا و آنجا از جنبشهای خودبخودی توده ها به عنوان "بمب ساعتی" برای نظام و یا "تهدیدهای امنیتی" ای نام

شدت گیری جنبشهای وسیع اعتراضی توده های تحت ستم بر علیه نظم اقتصادی- اجتماعی حاکم یکی از معضلات بزرگ رژیم جمهوری اسلامی بویژه در سالهای اخیر را تشکیل داده است. با تکیه بر این واقعیت هنگامی که به بررسی تاریخ معاصر جامعه تحت سلطه مان می پردازیم به کمتر دوره ای برمی خوریم که دیکتاتوری حاکم پس از سالها سرکوب بی وقفه و وحشیانه تشکلهای توده ای و سازمانهای انقلابی و مبارز پیشرو، باز هم در چنین ابعاد و وسعتی با بروز شورهای قهر آمیز و مبارزات گسترده توده ها و بویژه طبقه کارگر و زحمتکشان روبرو باشد. روزی نیست که ما اخباری حاکی از وقوع ده ها اعتراض و خیزش توده ای خودبخودی در گوشه و کنار جامعه نشویم. از آن جمله می توان اعتصابات و خیزش های کارگری برای کسب حد اقل حقوق صنفی را نام برد که در بسیاری از موارد به درگیری کارگران خشمگین با ارگانهای سرکوب حکومت نیز می انجامد. این امر در کنار شورهای شدید و قهر آمیز دهقانان و روستائیان زحمتکشی که زمین و زندگی و دار و ندارشان به طور دائم در معرض چپاول و تعدیات گوناگون استثمارگران حاکم و دستگاه های سرکوب دولتی قرار می گیرد، اعتراضات و تجمعات و درگیریهای بی وقفه زنان در تقابل با اعمال و قوانین سرکوبگرانه و ارتجاعی جمهوری اسلامی، اعتراضات وسیع دانشجویان مبارز بر علیه حکومت و... همه و همه گویای این واقعیت می باشند. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برغم تمامی وحشیگری ها و سرکوبیهایی که از نخستین روز حاکمیت بر علیه مردم مبارز ما اعمال نموده به هیچ وجه نتوانسته آتش مبارزات دلاورانه توده های رنج دیده ما را خاموش و

این اندیشمند کبیر پرولتاریا بخوبی می دانست که "کمون پاریس" "پیروز" نخواهد شد. اما برغم اذعان به این واقعیت با قاطعیت از شرکت در آن و گسترش و تقویت آن دفاع کرد. با تاسیس اولین حکومت کارگری، و برغم آن که در پایان مرتجعین و استثمارگران از کشته، پشته ساخته و رودی از خون کموناردهای قهرمان جاری ساختند، کمون، تجارب مبارزاتی بسیار بزرگی برای پرولتاریا و تمامی طبقات استثمار شونده در سراسر جهان بر جای گذارد. پیام دلاوریهای کموناردها در سراسر گیتی طنین انداخت و امروز بیش از یک قرن بعد هنوز تجارب و آرمانهای کمون علیرغم شکست آن همچنان محرک و روشنی بخش راه کارگران و توده های زحمتکش در نبرد با امپریالیسم و ارتجاع است.

همانطور که روشن است همه تجارب ذکر شده در بالا خط بطلان بر نظر کسانی می کشد که به تحقیر جنبش ها و اعتراضات توده ای جاری در جامعه ایران پرداخته و "بی سر" بودن آن جنبش ها را به وسیله ای برای رواج پاسیفیسم و ناامیدی تبدیل کرده اند. این مروجین را به تجارب نه چندان دور مبارزات توده ای در زمان حکومت جمهوری اسلامی بویژه در دوره اخیر نیز می توان رجوع داد. مثلاً می توان موج گسترده شورشها و خیزشهای توده ای در شهرهای مشهد، قزوین، اراک، اسلامشهر و

ده ها شهر دیگر را ذکر نمود که در دوره رفسنجانی جنایتکار که به فاصله کوتاهی پس از قتل عام وحشتناک هزاران تن از کمونیستها و مبارزین در سال ۶۷ اتفاق افتاد. واقعیت این است که این جنبش های خود بخودی، دیکتاتوری حاکم را وادار ساخت که در وحشت از جنبش توده ها رنگ عوض کرده و برای حفظ نظام از ضربات توده ها با "پروژه اصلاحات" به صحنه آید. درست است که این پروژه نیز هدف سرکوب مبارزات توده ها را تعقیب می نمود ولی به هر حال این توده ها بودند که رژیم را وادار به اجرای سیاستی دیگر نموده و از این طریق تجارب مبارزاتی دیگری را آزمودند که مسلماً در پیشبرد تاریخ موثر می باشند.

حماسه ها پرداخته اند و ماجرای دلاوریها و از خود گذشتگیهای دهقانان زحمتکش و قهرمانان شان در آن نبردها به صورت شعر و داستان سینه به سینه نقل شده و در هر دوره ای به منبع کسب تجربه تبدیل شده اند. همه این نوع ادبیات که بر مبنای واقعیت عینی بوجود آمده اند هنوز هم الهام بخش توده های مبارز و آذین بخش تاریخ درخشان و طولانی پیکار بر علیه ظلم و ستم می باشند.

حال اگر مطالب فوق را مورد تعمق قرار دهیم، می توانیم با تکیه بر آنها از متخصصین انتقاد از "جنبشهای بی سر" پیوسیم که تأثیر آن جنبش های بی سر در روند تاریخ چه بوده است؟ آیا امکان نابودی فئودالیسم بدون وجود آن جنبش های دهقانی که در بسیاری موارد نیز به خاک و خون کشیده می شدند، اساساً وجود داشت؟ و اگر نه آیا این اندرز ر توده ها که چون جنبش شما "بی سر" و فاقد



رهبری ست دارید آب درهاون می کوید و به جایی نمی رسید، اندرزی درست و منطبق بر واقعیت می باشد و یا اظهار فضل روشنفکرانی است که نا امید از رسیدن به پیروزی پاسیفیسم را تبلیغ می کنند؟

مورد برجسته دیگر تاریخی در این زمینه مربوط به تجارب کمون پاریس و قیام قهرمانانه توده های کارگر و زحمتکش فرانسوی ست. مارکس در حالی که به روشنی می دانست که این قیام به دلیل آماده نبودن شرایط عینی و ذهنی از لحاظ تاریخی محکوم به شکست است، اما برخلاف متخصصین "مدرن" امروزی "جنبشهای بی سر" در کشور ما، به جای رواج پاسیفیسم بدون هیچ شک و شبهه ای رهنمود شرکت و تقویت این جنبش انقلابی را داد. مارکس

اصولاً بر مبنای تجارب تاریخی، امروز این دیگر حقیقت انکار ناپذیری می باشد که مبارزه طبقاتی "لوکوموتیو تاریخ" است. در واقعیت امر تاریخ را انرژی حاصل از مبارزه طبقات استثمار شده بر علیه طبقات حاکم به جلو سوق داده و به پیش رانده است. این جمع بندی مبارزاتی با در نظر گرفتن این واقعیت حاصل شده که در طول تاریخ جنبشهای گسترده توده ای بر علیه نظم ارتجاعی حاکم جریان داشته است که برغم آن که فاقد "سر" یا به عبارت دقیقتر فاقد یک رهبری متشکل و انقلابی بوده اند و اساساً به همین دلیل شکست خورده اند اما منبع بزرگ آموزش های انقلابی برای توده های تحت ستم جهت تداوم مبارزه شان بوده و به پله ای برای رشد و صعود این مبارزات به سطحی بالاتر تبدیل شده اند. برای درک این واقعیت تاریخی می توان به طور مثال به تجربه هزاران قیام بزرگ و کوچک دهقانی توجه نمود که در طول دوران فئودالیسم به وقوع پیوسته و شکست خوردند.

آن جنبش ها امکان پیروزی نداشتند، چرا که هنوز طبقه پیشروئی که می بایست همه آن ها را تحت رهبری خود متشکل نماید یعنی بورژوازی بوجود نیامده بود. بنابراین آن جنبشها به دلیل عدم وجود طبقه انقلابی (در آن دوره بورژوازی) در جامعه نمی توانستند به پیروزی برسند. اما آیا این واقعیت که اساساً حاصل عدم

رشد شرایط عینی در آن لحظه معین تاریخی بود، هیچگاه باعث شده که جنبشهای دهقانی و مبارزات دلاورانه دهقانان بر علیه فئودالیسم بی ارزش قلمداد گردند؟

در واقعیت امر آن جنبش ها در روند تاریخ بیهوده و بی تأثیر و یا بی ارزش نبودند. برعکس همین جنبشهای دهقانی شکست خورده و "بی سر" بودند که به منبع گرانبهائی از تجارب انقلابی برای توده های شرکت کننده در آن و نسلهای بعد تبدیل شده و در حالی که بی آینده گی نظام فئودالی را به تصویر می کشیدند زمینه عینی را برای پیشروی تاریخ و به صدا در آوردن ناقوس مرگ آن نظام ارتجاعی مهیا می ساختند. بی دلیل نیست که شاعران و نویسندگان خلق در ستایش از آن مبارزات به سرایش

اعتراضات توده ای متمر ثمر نبوده و در نتیجه مردم بیهوده به خیابانها ریخته و ماشین سرکوب رژیم جلاد حاکم را به مصاف می طلبند. چرا که "رهبری انقلابی وجود ندارد" و بدلیل فقدان یک رهبری انقلابی در راس مبارزات توده ها، این مبارزات سرانجام سرکوب شده و حد اکثر در فضای فی مابین جناح بندیهای طبقات استثمارگر مستحیل گشته و شکست خواهند خورد. نتیجه نهایی این تفکرات باطل همانطور که گفته شد جز تحقیر مبارزات توده ها، جز توجیه پاسیفیسم و پراکندن بذر یاس و تسلیم طلبی در جنبش نمی باشد.

مدافعان تز پاسیفیستی بی فایده بودن "جنبشهای بی سر" اگر چشمی برای دیدن و گوشی برای شنیدن داشتند و مهمتر از آن اگر دارای یک دید تاریخی بودند آنگاه درک می کردند که در هر دوره، فوران جنبشهای خودبخودی توده ای، آگاهی و تجربه مبارزاتی جنبشهای قبلی را در خود منعکس می سازد. اتفاقاً درست بر بستر همین خیزشهای توده ای عادلانه است که یک نسل انقلابی از توده ها و جوانان با کسب تجارب مبارزاتی در صحنه عمل تربیت شده و پرورش می یابند و از درون همین جنبش هاست که بخشا ضرورت و امکان ایجاد نطفه های یک سازمان انقلابی حرفه ای پدیدار می گردد.

در این شکی نیست که در جوامع سرمایه داری مادام که مبارزات و جنبشهای توده های تحت ستم و در راس آنها مبارزات طبقه کارگر، تحت هدایت یک رهبری و برنامه انقلابی قرار نگیرند، قادر به سرنگونی نظم کهنه و ایجاد یک جامعه نوین انقلابی نیستند. اما کمونیستها از این حقیقت به هیچ وجه به نفعی و تقبیح مبارزات و جنبشهای توده ای - به مثابه انعکاس مبارزه فی مابین طبقات استثمار و سرکوب شده از یک سو با طبقه (یا طبقات استثمارگر) حاکم نمی رسند بلکه بر ضرورت تشدید مبارزه جهت شکل دادن به سازمان رهبری کننده مبارزات کارگران و توده های ستمدیده پای می فشارند.

تحت ستم دارند؛ به این مفهوم که با دیدن این واقعیت دردناک باید با هر آنچه که در توان دارند در این جنبشها شرکت کرده و آنها را تقویت نموده و با تلاش برای تاثیر گذاری بر آنها و برای رفع نقایص این جنبشها در جهت ایجاد این رهبری انقلابی گام بردارند. اما تجربه نشان داده آگاهی که حاضرند با تبختر روشنفکرانه ساعتها در مورد "بی فایده" و یا بی سرانجام بودن "جنبشهای خودبخودی" توده ها سخن گفته و قلم فرسایی کنند، به هیچ رو حاضر نیستند که وظایف عملی ای که شناخت این واقعیت بر دوش روشنفکران انقلابی می گذارد را درک نموده و کوچکترین گامی برای رفع موانع پیشروی پیشروی و تعمیق این جنبشها بردارند. اتفاقاً اگر دقت کنیم در این گروه افرادی وجود دارند که هرگاه مبارزات توده ای اندکی افت می کند ناله سر می دهند که پس این مردم چرا بیا نمی خیزند! همین ها اکنون در شرایطی که با وجود حاکمیت یک دیکتاتوری خون آشام در جامعه تحت سلطه ما روزی نیست که ما شاهد جنبشهای وسیع اعتراضی کارگران و مردم تحت ستم نباشیم، با آهنگی دیگر به میدان آمده و این بار برای "بی سر" بودن و بالنتیجه گویا "بی سرانجام" بودن تمامی فداکارهای کنونی توده های به پا خاسته اشک تمساح می ریزند.

کسانی که امروز با سنگر گرفتن در پشت برخی واقعیات دردناک نظیر عدم حضور یک سازمان و یا تشکل انقلابی قوی در راس مبارزات توده ها از شکست محتوم و بی فایده گی جنبشهای توده ای دم می زنند و برخا به سیاق آخوندها برای آن روضه می خوانند، در واقع با پنهان ساختن تاثیرات اجتماعی و مبارزاتی درازمدت جنبشهای خودبخودی توده ها بر علیه نظام حاکم سعی دارند روشنفکران مبارز را در مقابل این جنبش ها بی وظیفه جلوه داده و یا اهمیت دفاع و حمایت مبارزین از آن جنبش ها را کم رنگ سازند. منطق و پیام مستقیم چنین دیدگاه و نظری فارغ از آن که حاملین این ایده به کار خود آگاه باشند یا نه، چنین است: در شرایط کنونی مبارزات و

در همین رابطه می توان سؤال کرد که مگر همین جنبشهای فاقد "سر" و بدون رهبری نبودند که کوس رسوایی ادعاهای "اعتدال" هیات حاکمه وقت را به صدا در آورده و چهره آنها را در جامعه ما افشا کردند؟ آیا به طور مثال مگر جنبش گسترده دانشجویی-مردمی تیرماه ۷۸ دارای یک رهبری انقلابی بود و به این مفهوم "سر" داشت؟ اما آیا مگر غیر از این است که درست همین جنبش دلاورانه دانشجویی-مردمی که بشدت سرکوب شد، تیر اصلی را به قلب دیکتاتوری حاکم و پروژه کلان اصلاحات آن وارد و دروغین بودن آن فریبکاری را اثبات نمود و با سردادن شعارهایی نظیر "وای بروزی که مسلح شویم" و شعارهای رادیکال دیگر نقش بزرگی در ارتقای آگاهی و تجربه مبارزاتی مردم ما ایفا نمود؟ آیا مگر غیر از این است که جنبش خودبخودی تیر ماه چهره مکار خاتمی جنایتکار و به این اعتبار چهره تمامی مرتجعین و سازشکارانی که در پشت او به صف شده بودند را افشا کرد؟ و همچنین چهره کسانی را آشکار ساخت که با اعلام "پایان" دوره "خسونت" از مزایای "تعامل" و "دیالوگ" با استثمارگران تا بن دندان مسلح و رژیم جمهوری اسلامی دم می زدند! به این ترتیب می بینیم که جنبش ۱۸ تیر عیلرغم بی سر بودن خدمت بزرگی به تاریخ مبارزاتی توده ها بر علیه رژیم جمهوری اسلامی نمود.

اگر باید به عنوان یک واقعیت پذیرفت که جنبشهای فاقد رهبری انقلابی نمی توانند بلافاصله اهداف نهایی توده های تحت ستم یعنی رهایی آنان از قید استثمارگران را جامه عمل ببوشانند و مثلاً در ایران به خودی خود قادر به سرنگون ساختن دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی نیستند، اما پذیرفتن این واقعیت، هیچکس و از جمله روشنفکران و از جمله روشنفکران مقیم خارج از کشور را بی وظیفه نمی کند. برعکس، غیبت یک سازمان انقلابی متشکل در راس مبارزات خودبخودی توده ها، بلافاصله یک وظیفه دشوار مبارزاتی را بر دوش روشنفکران انقلابی و تمامی آثانی می گذارد که دل در گرو آرمانهای توده های

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

مصاحبه نشریه شهروند با

چریک های فدایی خلق ایران



نوشته زیر پاسخ های مسئول روابط عمومی چریکهای فدائی خلق ایران به سؤالات نشریه شهروند چاپ کانادا می باشد. متن این مصاحبه در دسامبر ۲۰۰۷ در نشریه شهروند درج گردیده و ما برای اطلاع خوانندگان پیام فدائی به چاپ آن مبادرت می نماییم.

همین قدرتها در کنفرانس گوادالوپ جهت سرکوب انقلاب مردم ما و حفظ سلطه امپریالیسم در ایران به قدرت رسیده و اگر حمایت و یاری این قدرتها نبود به هیچ وجه قادر نبود که این همه سال خون مردم ما را در شیشه کند. امروز در شرایطی که این رژیم در جریان "پرونده هسته ای" برای کسب "تضمین امنیت" خود به هر خفتی تن می دهد، باید دید که چه شده است که امریکائی ها با وقاحت ویژه خودشان می گویند که "گزینه نظامی" همچنان روی "میز" قرار دارد.

این "گزینه نظامی" یا احتمال حمله نظامی به این دلیل روی میز قرار دارد که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به این سو دولت امریکا با صراحت و قلدری کامل از "جنگ بی پایان" و "جنگی که پایانی بر آن متصور نیست" سخن گفته و بر طبل جنگ کوبیده است. واقعیت این است که امریکا در رقابت با قدرتهای بزرگ امپریالیستی می کوشد با کوبیدن بر طبل جنگ و تهدید به اعمال زور و به قول رقیبش با "یک جانبه نگری" بازارها و مناطق نفوذ خود را گسترش داده و به این وسیله پایه های سروری خود بر جهان سرمایه داری را تحکیم نماید. امریکا با توجه به بحرانهای اقتصادی روز افزون اش که باعث تضعیف قدرت او شده و نقش سروری اش را تهدید می کند می کوشد با تکیه بر میلیتاریسم به مقابله برخاسته و بازارهای جهان را به شکلی که منافع اش حکم می کند شکل دهد. نمونه عراق مقابل چشم ماست؛ چرا امریکا به عراق حمله کرد؟

امروز ۴ سال پس از اشغال عراق بر هیچ کس پوشیده نیست که ادعا های اولیه امریکا همه دروغ بوده اند. در عراق اشغال شده نه سلاح کشتار جمعی پیدا شد و نه دموکراسی جای دیکتاتوری نشست و حقوق بشر نیز به آشکاری صدها باروحشیانه تر از قبل نقض و لگد مال شد.

لطفا نام خود و عنوان سازمانی تان را بنویسید و مختصری از بیوگرافی تان را شرح دهید. سازمان خود را بطور خلاصه معرفی کنید و آخرین تغییر و تحولات درون آن را عنوان کنید.

من، ایرج کابلی مسئول روابط عمومی چریکهای فدایی خلق ایران با تشکر از هیات تحریریه نشریه شهروند بخاطر سؤالاتی که طرح کردید، به این وسیله پاسخ های چریکهای فدایی خلق به این سؤالات را در اختیارتان می گذارم.

همانطور که می دانید، چریکهای فدایی خلق ایران در تداوم خط انقلابی بنیان گذاران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در دوره شاه، پس از قیام بهمن و هنگامی که متوجه شدند که آن سازمان راه سازش با جمهوری اسلامی در پیش گرفته و از پاسخ گویی به مسئولیتی که شرایط تاریخی آن زمان بر دوش اش گذاشته بود، شانه خالی کرد، صف خود را از آنها جدا کرده و به همین نام فعالیت خود را ادامه دادند. این جریان بلافاصله پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی ماهیت ضد مردمی آن را آشکار و افشا نمود در تداوم این خط با اعتقاد به ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی جهت رسیدن به آزادی و دموکراسی و بقیه مطالبات اساسی مردم ایران بر علیه استبداد حاکم مبارزه کرد.

سؤال: موضع حزب شما در قبال خطری که امروزه بر سر ایران سایه افکنده و آن حمله امریکا به ایران است، چیست؟

پاسخ: خطری که به آن اشاره کردید یعنی احتمال حمله امریکا به ایران متأسفانه امری است که در بستر بالا گرفتن تبلیغات جهت دار دولت امریکا و سیاستهای ضد ملی و ضد مردمی جمهوری اسلامی هر روز که می گذرد دل نگرانی های مردم ما را فزونی می بخشد. ما همانطور که مخالف سر سخت حاکمیت ضد مردمی حاکم بر ایران بوده و هستیم و جهت سرنگونی و نابودی قطعی آن مبارزه می کنیم، همچنین مخالف قاطع هر گونه تعرض و دخالت قدرتهای خارجی به کشورمان می باشیم.

در ۲۸ سال گذشته که مردم ما با تنی خونین اما استوار لحظه ای از تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی باز نایستاده اند ما همواره تاکید داشته ایم که با توجه به تجربه سقوط رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، سرنگونی جمهوری اسلامی تنها زمانی به تحقق خواستها و مطالبات مردم ما می انجامد که سقوط این رژیم به تغییر شکل حکومتی صرف محدود نگشته و تا نابودی نظام ظالمانه اقتصادی اجتماعی حاکم و قطع قطعی سلطه امپریالیسم پیش رود. چنین امری از عهده هیچ قدرت خارجی ساخته نیست بلکه این کار تنها بدست مردم ایران و تحت رهبری طبقه کارگر آگاه و سازمان یافته میسر است.

برای اینکه ابعاد واقعی خطری که در سؤال خود به آن اشاره کردید را دریابیم و ببینیم که این خطر تا چه حد جدی است باید به این واقعیت توجه کنیم که رژیم جمهوری اسلامی، به گواه عملکرد ۲۸ ساله اش تا مغز استخوان به امپریالیستها وابسته است و اساسا در جریان توافق

همه اینها آشکارا بیانگر آن است که آمریکا نه به خاطر اهداف اعلام شده ادعائیش بلکه جهت گسترش سلطه امپریالیستی خود خاک عراق را آماج حملات وحشیانه ارتش متجاوز اش قرار داده است. هدف این بود و هست که دولت آمریکا با حضور مستقیم نظامی در این کشور، عراق را به منطقه نفوذ خود تبدیل سازد. فراموش نکنیم که ما در عصر امپریالیسم و جنگهای امپریالیستی زندگی می کنیم و امپریالیستها در ۱۰۰ سال گذشته جهت تقسیم مجدد مناطق نفوذ و بازارهای جهان، دو جنگ بزرگ جهانی و صدها جنگ کوچک راه انداخته اند.

امروز هم به همین دلایل است که آمریکا "گزینه نظامی" را بالای سر جمهوری اسلامی نگهداشته است تا در رقابت ها و تنش های خود با قدرتهای بزرگ امپریالیستی اگر مسئله با آنها از طریق مذاکره حل نشد آن را با توسل به زور نظامی حل کند. اگر مسئله آمریکا آنطور که در ظاهر مطرح است اختلاف با خود جمهوری اسلامی باشد این رژیم نگفته هر کاری که برای پیشبرد سیاست های امپریالیستها و از جمله امپریالیسم آمریکا لازم باشد انجام می دهد؛ با چنین رژیمی چه نیازی به جنگ و تهدید به جنگ وجود دارد. ما بر این باوریم که همه ادعا های آمریکا دروغ محض است و صرفا به این دلیل برجسته می شوند که دستاویزی شوند جهت پیشبرد سیاستهای آمریکا در رقابت با بقیه قدرتهای امپریالیستی. پروژه هسته ای جمهوری اسلامی پروژه ای ضد ملی و بر علیه منافع مردم ماست اما همین پروژه بدون یاری انحصارات امپریالیستی امکان شکل گیری نداشت و هم اکنون هم از آن درجه خطری که آمریکا ادعا می کند برخوردار نیست که به خاطر آن آتشی بر پا شود که قربانیان اصلی آن مردم ستمدیده ایران خواهند بود.

بنابراین موضع ما روشن است. ما ضمن مبارزه برای سرنگونی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی مخالف هر گونه حمله نظامی و هر گونه دخالت قدرتهای امپریالیستی در ایران می باشیم چرا که بر این باوریم که چنین جنگی حتی اگر به تعویض جمهوری اسلامی منجر شود به آزادی مردم ما و تحقق دموکراسی نمی انجامد. چنین جنگی کاملا بر علیه منافع مردم ایران و کارگران و زحمتکشان می باشد از این رو وظیفه انقلابی حکم می کند که اعتراضات مردم بر علیه آن را به بستری جهت نابودی سلطه امپریالیسم و رسیدن به آزادی تبدیل نمائیم. اگر این وظیفه را بطور خلاصه و در شعاری مشخص بیان کنیم شعار اصلی ما برای چنین شرایطی چنین است: **مرگ بر جنگ امپریالیستی، نابود باد جمهوری اسلامی، زنده باد انقلاب!**

سئوال: رابطه ی حزب شما با سایر گروه ها و احزاب اپوزیسیون خارج کشور چگونه است؟ آیا با همه آنها بر سر میز مذاکره و تبادل نظر خواهید نشست؟

پاسخ: ما خود را در جبهه انقلاب مردم ایران بر علیه امپریالیسم و نظام سرمایه داری حاکم می بینیم و به همین دلیل هم با همه نیرو هایی که در این صف قرار دارند نه تنها حاضر به تبادل نظر و مذاکره هستیم بلکه ضرورت سازمان دادن اتحاد عمل های مبارزاتی با آنها را همواره مورد تاکید قرار داده ایم. از آنجا که هدف این جبهه سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری قدرت مردم ستمدیده ایران است روشن است که نیروهای ضد انقلابی جانی در آن نخواهند داشت. از جمله آن نیروهایی که جهت سرنگونی رژیم حاکم، چشم به کمک های امپریالیستها بسته و حرکت خود را بر مبنای سیاست های آمریکا تنظیم می کنند و یا کسانی که این روز ها به بهانه "دفاع از میهن"، خود را پشت رژیم جمهوری اسلامی قرار می دهند.

سئوال: آیا برای نظام ایدئولوژیک در ایران آینده ای می بینید؟

پاسخ: منظور شما از "نظام ایدئولوژیک" در این سئوال روشن نیست چون در واقعیت امر هیچ نظام اقتصادی-سیاسی ای تاکنون در جهان وجود نداشته است که دولت آن نظام، از "ایدئولوژی" مشخصی پیروی نکند. جمهوری اسلامی یک رژیم مذهبی است که عملکردهای خود را با

ایدئولوژی اسلامی توجیه می کند ولی رژیم های غیر مذهبی هم مثلا در همین کانادا یا آمریکا و غیره از ایدئولوژی بورژوازی پیروی می کنند و با آن ایدئولوژی، تحت عناوین مختلف همه اعمال استثمارگرانه و یا جنگهای ارتجاعی خود را توجیه می نمایند. اگر مبارزه کارگران و مردم رنج دیده جهان بتواند طبقات و جامعه طبقاتی را بر افکند آنگاه مطمئن باشید که دوران جولان ایدئولوژی های توجیه گر ستمگری طبقاتی نیز بسرخواهد آمد. این، آن آینده تابناکی است که بشریت در جهان از جمله در ایران آن را انتظار می کشد.

سئوال: چه موضوعاتی برای حزب یا سازمان شما در الویت قرار دارد؟

پاسخ: بدون شک اولویت های مبارزاتی ما از خواستها و مطالبات اساسی توده های تحت ستم ما یعنی کارگران و زحمتکشان، زنان، دانشجویان و خلقهای تحت ستم جدایی ناپذیر نیست، به این اعتبار، افشای جنایات و فریبکاریهای رژیم ددمنش جمهوری اسلامی و تلاش در جهت سرنگونی این دیکتاتوری وابسته و برقراری یک نظام مردمی و دموکراتیک، بالاترین اولویت مبارزاتی هر نیروی انقلابی مدافع توده ها در ایران را تشکیل می دهد. همچنین در شرایط کنونی که امپریالیسم آمریکا بر طبل جنگ بر علیه ایران می کوبد توضیح دلایل اقتصادی و سیاسی جنگ طلبی کنونی آمریکا در جهت روشننگری اذهان مردم و کوشش در شناخت و افشای عملکرد نیرو هایی که در چنین اوضاعی حرکت خود را در راستای منافع آمریکا یا جمهوری اسلامی تنظیم می کنند مورد تاکید ماست.

سئوال: تقریبا اکثر احزاب سیاسی اپوزیسیون مخالف بر پائی زندان و اعدام و شکنجه هستند. فرض کنیم شما به قدرت رسیدید، با مخالفانتان چه رفتاری خواهید داشت؟

پاسخ: چریکهای فدائی خلق به مثابه یک تشکیلات کمونیستی برای برپائی جامعه ای مبارزه می کنند که در آن از استثمار و ستم طبقاتی و به این اعتبار از زندان و شکنجه و اعدام خیری نباشد. به باور ما تنها در بستر یک انقلاب سوسیالیستی است که شرایط برای امحاء طبقات و پژمرده شدن دولت مهیا شده و می توان شاهد شکل گیری جامعه ای بود که در آن

غیر قابل انکاری را بین مردم و سازمانهای سیاسی سبب شده است اما با وجود این، مردم ایران علیرغم همه فراز و نشیب هائی که جنبش انقلابی در طول این سالها با آنها مواجه شده است خطوط سیاسی و تاریخ هر خط و تفکری را فراموش نکرده اند. آنها همان طور که نمی توانند فراموش کنند که جریانهای مثل حزب توده و اکثریت با حمایت از جمهوری اسلامی چه ضربات جبران ناپذیری به انقلاب آنها زدند خط فکری چریکهای فدائی خلق یعنی همان خطی که از همان آغاز روی کار آمدن جمهوری اسلامی ماهیت ضد مردمی آنها برای مردم توضیح داده و هیچگاه اسیر تبلیغات دروغین فریبکاران حاکم نشده و در جهت افشاء و نابودی آن مبارزه کرده است را نیز هرگز نمی توانند فراموش کنند. به همین دلیل هم هست که در تمام سالهای وحشت و سرکوب، این سخن از سوی مردم به کرات شنیده شده و می شود که در رابطه با مواضع سازمانهای سیاسی نسبت به جمهوری اسلامی و مسایل و رویدادهای جامعه اعتقاد داشته اند که چریکهای فدائی خلق درست می گفتند. به اعتبار این واقعیات باید گفت که با توجه به همه محدودیتهای ناشی از دیکتاتوری و خفقان، چریکهای فدایی خلق ایران و ایده ها و تفکرات آن برای مردم ایران و نسل جوان شناخته شده بوده و نمود های مادی ای این واقعیت، در اینجا و آنجا در حرکت های اعتراضی آنها بروز پیدا می کند.

به باور ما خطوط اصلی در جنبش انقلابی از هوا زاده نشده و بر شرایط مادی استوار بوده و دارای پشتوانه اجتماعی می باشند. به این اعتبار تا زمانی که کارگران و زحمتکشان در زیر ستم امپریالیستها و سرمایه داران زالو صفت جان می کنند آرمانها و مطالبات چریکهای فدائی هر روز در سطح جامعه به اشکال و در سطوح گوناگون فریاد زده می شود به همین دلیل هم هست که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هر روز به شکلی بر علیه این خط و این تشکیلات توطئه می کند؛ به عنوان یک نمونه حتما شنیده اید که همین چند هفته پیش روزنامه های رژیم خبر جعلی مبنی بر شرکت چریکهای فدائی در انتخابات مجلس پخش کردند که البته سازمان ما فوراً آن را تکذیب کرد.

نیازی به زندان و شکنجه و اعدام نخواهد بود. اساسا علت این که کمونیستها همواره بر امر انقلاب تاکید دارند تنها این نیست که طبقات حاکم را بدون انقلاب نمی توان از قدرت ساقط کرد بلکه در اثر یک انقلاب اجتماعی پیروزمند امکان برپائی دنیای نوینی بوجود می آید که انسان های نوین گردانده آن بوده و نظم اجتماعی ای مغایر با آنچه ما امروز در جوامع طبقاتی شاهد آن هستیم بر پا خواهند کرد.

سئوال: در رابطه با مسئله ملیت های ایران(ترک،کرد،عرب،لر،بلوچ و...)، حزب شما چه راه حلی را مناسب می بیند؟

پاسخ: از آنجا که ایران کشوری چند ملیتی است که زیر سلطه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته قرار دارد و از آنجا که هیچ ملتی نمی تواند آزاد باشد اگر به ملت دیگری ستم روا کند، بنابراین چریکهای فدائی خلق ایران ضمن مبارزه با هرگونه ستم ملی و رد ارجحیت ملتی بر ملت دیگر، از "حق تعیین سرنوشت" خلقها و "حق جدائی" آنها دفاع کرده و معتقد اند که تنها در بستر تجلی آزاد اراده ملتهاست که امکان تعیین سرنوشت خلقها مهیا می شود. ملتها تنها در شرایطی می توانند برای سرنوشت خود تصمیم بگیرند که شرایط آزاد و دمکراتیک وجود داشته باشد که این نیز تنها با سرنگونی رژیم حاکم و قطع هر گونه نفوذ امپریالیسم در ایران به دست می آید. ما ضمن دفاع از "حق جدائی" ملت های تحت ستم اما از وحدت و یکپارچگی و اتحاد آنها بر علیه دشمن مشترک دفاع کرده و معتقدیم که تنها در چنین شرایطی است که امکان الحاق داوطلبانه و زندگی توأم با دوستی بین ملتها مهیا می شود. ما طرفدار ایرانی دمکراتیک هستیم که همه ملت های تشکیل دهنده این سرزمین در آن آزادانه در کنار هم زندگی کنند.

سئوال: با مسئله زبان مادری چگونه برخورد می کنید و چه حقوقی برایش در نظر می گیرید؟

پاسخ: به باور ما در ایران آزاد آینده، هیچ ملتی بر ملت دیگر در هیچ زمینه ای ارجحیت ندارد و همه ملت ها از تساوی کامل حقوقی برخوردار خواهند بود به همین دلیل زبان همه ملت ها باید به رسمیت شناخته شده و در مدارس و مکاتبات اداری در مناطقی که زندگی می کنند بکار گرفته شود.

سئوال: فکر می کنید در داخل ایران و بویژه برای نسل جوان چقدر شناخته شده هستید و چقدر مردم به رهنمود های شما توجه و عمل می کنند؟

پاسخ: برای دادن یک پاسخ واقعی و دقیق به این سوال باید مقدمتا متذکر شد که اصولا ارزیابی از حد نفوذ جریانات و سازمانهای سیاسی و درجه شناخت مردم در داخل کشور از آنها تابعی مستقیم از شرایط سیاسی حاکم بر جامعه تحت سلطه ماست. در جامعه ای که دیکتاتوری عربان و خشن رویای اساسی نظام را تشکیل می دهد و طبقه و رژیم حاکم تحمل وجود و حضور علنی و مخفی کوچکترین تشکل انقلابی را ندارد و تمام هم و غم آن سرکوب و نابود ساختن موجودیت تشکیلاتی و افکار انقلابی این تشکلات می باشد، در شرایطی که سرکوب طولانی آنهم سرکوبی که علنا می گوید زبان می بریم و معترضین آشکارا زیر تیغ چاقوی "ماموران گمنان امام زمان" مثله می شوند؛ در شرایطی که خفقان بیداد می کند و امکان ابراز نظر آزادانه مردم وجود ندارد اگر نخواهیم در دام خود فریبی و یا مصالح خفیر سیاسی بیفتیم، آن گاه باید پذیرفت که در چنین شرایطی نمی توان از میزان دقیق نفوذ جریانات سیاسی در میان مردم ایران سخن گفت. با این حال به باور ما، گرچه سالها سرکوب و اعمال وحشیانه ترین جنایات بر علیه جنبش انقلابی مردم ایران و در واقع یک نسل کشی دهشتناک گسست های

هرچه برافراشته تر باد پرچم خونین چریکهای فدایی خلق ایران!

اجتماعی استثمارگر در جامعه ایران رهنمون سازد که اسلام را به وسیله‌ای جهت برقراری نظم ضد خلقی در جامعه ما قرار داده، نظمی که درست جهت استثمار توده‌ها به نفع آن نیروی اجتماعی بوجود آمده است. با مد نظر داشتن چنین واقعیتی است که می‌توان احکامی چون "دین افیون توده‌هاست" را نیز به طور هر چه عمیق‌تری درک نمود. (۲) بر این اساس در رابطه با سوالی که در فوق مطرح شد کافی است اندکی با دیدی مادی (دیدگی غیر مذهبی که عینیت، و نه مسائل ذهنی برای آن در درجه اول اهمیت، قرار دارد) همه فاکتورهای موجود در شرایط جامعه پس از قیام بهمین را مورد توجه و بررسی قرار دهیم. در این صورت معلوم خواهد شد که صرفنظر از اینکه انگیزه سردمداران و مبلغین و دست‌اندرکاران زندان‌ها در رژیم جمهوری اسلامی از اعمال همه آن رذالت‌ها و جنایت‌ها اخذ ثواب آخرت برای خودشان بود یا نبود (یعنی، این که آن‌ها جنایات خود در حق عزیزان ما را انجام فریاض دینی خود نسبت به خدای آسمانی‌شان تلقی می‌نمودند یا نمی‌نمودند)، عملکردهای آنان در واقعیت امر (خارج از اینکه خود چگونه می‌اندیشیدند و انگیزه‌شان چه بود) ناشی از الزامات مبارزه طبقاتی در مقطع خاصی بوده و در خدمت یک امر کاملاً زمینی و مادی منافع طبقه خاصی را در جامعه تامین می‌نمود. این حقیقت را به زبانی دیگر اینگونه می‌توان بیان کرد که "اسلام"، تنها یک پوشش ایدئولوژیکی برای آن عملکردهای خونبار بود. عملکردهایی که هدفش ایجاد و حفظ نظمی در جامعه به نفع یک طبقه استثمارگر (سرمایه‌داران وابسته به امپریالیست‌ها) بود. در واقع نظم ارتجاعی جدیدی که در قالب مذهب و در پوشش اعتقاد به اسلام و پیاده کردن قوانین اسلام در جامعه ایران عرضه شد بدون آن عملکردها امکان پذیر نبود. از نظر دور داشتن این واقعیت و وارونه کردن آن (در بحث ما یعنی اینکه در بوجود آمدن واقعیت‌های خونبار دهه ۶۰ صرفاً نقش ایدئولوژیکی اسلام را دیدن و آن را اصل شمردن) به معنی غلطیدن به ایده‌آلیسم بوده و باعث گمراهی در شناخت عامل اصلی پدیده مورد نظر و پرده کشیدن بر چهره دشمنان طبقاتی و اصلی کارگران و همه خلقهای ایران خواهد شد. این موضوع

"ایدئولوژی" و توجیه جنایت!

(اشرف دهقانی)

پیام فدایی: آنچه در زیر ملاحظه می‌کنید، مبحثی تئوریک از بخشی پایانی کتاب "در جدال با خاموشی" (تحلیلی از زندانهای رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰) می‌باشد که به جهت دامن زدن هر چه بیشتر به مبارزه تئوریک بر علیه ایده‌های انحرافی در این زمینه، مبادرت به چاپ آن کرده ایم.

محمدی" دلیل همه جنایتها و اعمال ظالمانه‌ای است که رژیم جمهوری اسلامی درحق مردم ما بکار برده و می‌برد. در این برخورد به واقع واقعیات به طور وارونه جلوه داده می‌شوند و به جای اینکه اسلام به عنوان یک پوشش ایدئولوژیکی برای حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در ایران به حساب آید که سرمایه‌داران و مرتجعین برای تامین منافع خود از آن استفاده نمودند، خود هدفی تلقی می‌شود که گویا همه کارها به خاطر آن صورت گرفته و می‌گیرد. اما واقعیت این است که چنین برخوردی از تجزیه و تحلیل علمی شرایط مادی جامعه نشأت نگرفته و در مورد برخی روشنفکران که موضوع را به این شکل مطرح می‌کنند این برخورد در بهترین حالت، حاصل نفرت آنان از رژیم جمهوری اسلامی و به تبع از آن نفرت برحق از هر رژیم مذهبی دیگر و یا به طور کلی از مذهب و مشخصاً از اسلام می‌باشد.

در اینجا باید به این امر توجه داشت که خیلی از نیروهای روشنفکر ما اگر چه به درستی ماهیت دین را شناخته و هر گونه مذهبی را تبلور چهل و نادانی بشر می‌دانند، اما در همین جا توقف نموده و نمی‌توانند تشخیص دهند که وقتی گفته می‌شود که دین ابزاری در دست طبقات استثمارگر برای تسهیل استثمار توده‌هاست، در رابطه با بحث فوق این حکم، باید مارا به شناخت واقعیت آن نیروی

مسلماً بر کسی پوشیده نیست که شرایطی که رژیم تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۰ در زندان‌های خود برقرار نمود از وضعیت جاری در زندان‌های رژیم شاه در دهه ۵۰ خشونت‌بارتر بود. (۱) اما در پاسخ به این سوال که چرا چنین بود نظر واحدی وجود ندارد و با تفسیرهای گوناگونی به آن جواب داده می‌شود. رایج‌ترین پاسخ که البته با سطحی‌نگری کامل همراه است، این پرسش را با تکیه بر اعتقادات ایدئولوژیک گردانندگان رژیم حاکم توضیح می‌دهد. مطابق این نظر گویا دست‌اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی در امور زندان‌ها، از لاجوردی گرفته تا کجونی‌ها، حاج‌داوودها، موسوی‌ها (موسوی تبریزی و موسوی اردبیلی)، خلخال‌ها، گیلانی‌ها و دیگر همپالگی‌های ریز و درشت آنان با ارتکاب به آنهمه جنایت و وحشی‌گری در حق عزیزان در بند ما، در آن زمان مشغول اجرای فرامین "آسمانی" در زمین و انجام فریاض دینی خود بودند. البته این همان برخوردی است که در مورد کل سردمداران و گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی ابراز می‌شود و مثلاً بدون توجه به شرایط اقتصادی- اجتماعی حاکم بر جامعه ایران و بدون دیدن نیاز و الزامات خاص طبقات استثمارگر برای حفظ منافع خود در مقطع دهه ۶۰، ادعای آنان را ملاک برخورد خود قرار می‌دهند و براین اساس مطرح می‌کنند که گویا پیاده کردن "اسلام ناب

کارانه رژیم جمهوری اسلامی مشخصاً در دهه ۶۰ می‌باشد که دید و نگرش فوق آن را صرفاً با تکیه بر ایده و فکر و اولویت قایل شدن برای آن‌ها توضیح می‌دهد. به همین خاطر نیز دقیقاً همین دید و نگرشی غیر مادی و مذهبی نسبت به واقعیت می‌باشد که خود از ایده‌آلیسم نشأت گرفته شده

برخی تحلیل‌ها که برای ایدئولوژی در شکل‌گیری این با آن شرایط اجتماعی و سیر رویدادها نقش درجه اول قائلند، از جمهوری اسلامی به عنوان یک "دولت ایدئولوژیک" نام می‌برند. صاحبان چنان تحلیل‌هایی در حالی که این طور جلوه می‌دهند که گویا دولتی هم می‌تواند وجود داشته باشد که از هیچ ایدئولوژی‌ای پیروی نکند، با بکارگیری این اصطلاح در واقع نه پایگاه طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی یعنی غارتگران و استثمارگران خارجی و داخلی بلکه صرفاً ایدئولوژی اسلامی گردانندگان این رژیم را عامل ادبار مردم ما معرفی می‌کنند. البته آن‌ها اصطلاح "دولت ایدئولوژیک" را تنها برای دولت‌های مذهبی بکار نمی‌برند بلکه هر رژیم دیگری را هم که رسماً بر ایدئولوژی مشخصی تأکید نماید در این مقوله جای می‌دهند. بر این اساس آن‌ها، هم دولت‌های مذهبی نظیر رژیم مذهبی جمهوری اسلامی در ایران و هم دولت‌های کمونیستی - صرف‌نظر از این که کمونیسم آن‌ها واقعی باشد یا قلابی- "دولت‌های ایدئولوژیک" می‌خوانند. به زعم آن‌ها، "دولت ایدئولوژیک" دولتی است که اعمال و کردار خود را رسماً و علناً با اتکا به یک ایدئولوژی اعلام‌شده به پیش می‌برد. با چنین تعریفی است که آن‌ها بین رژیم جمهوری اسلامی و یک رژیم کمونیستی شباهتی برقرار نموده و می‌کوشند با اطلاق نام "دولت ایدئولوژیک" به رژیم مرتجع و ضد کارگری جمهوری اسلامی، آنرا با یک دولت واقعاً کمونیستی به مثابه نماینده و مدافع واقعی کارگران، هم ردیف و همسان جلوه دهند. در واقعیت امر نیز هر چند که همه تکرار کنندگان این عبارت الزماً ضد کمونیست نیستند اما ابداع کنندگان و مروجین اصلی عبارت فوق متعلق به نیروهای ضد کمونیست می‌باشند و مصرف اصلی این عبارت پردازی در رابطه با جامعه ما برای آنان نیز قیل از هر چیز همانا کوبیدن کمونیسم، این سرسخت‌ترین دشمن هر گونه استثمار انسان از انسان با تکیه بر نفرت به حق مردم ما از رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد. آن‌ها با یاد کردن از دولت‌های کمونیستی به همراه دولت‌های مذهبی به عنوان "دولت‌های ایدئولوژیک" و با ادعای رد هر گونه "آرمان گرایی" و برخورد ایدئولوژیکی با مسایل (!!) در واقع کمونیسم زدانی می‌کنند (۳) و به همین دلیل

بسیار مهمی است که بخصوص مارکسیست‌ها که مبین و معرف دید مادی و علمی می‌باشند، باید نهایت توجه را به آن می‌ذول دارند. اساساً کسی که معتقد به مارکسیسم می‌باشد و کمتر از آن کسی که فقط دارای دید ماتریالیستی است، پدیده‌های اجتماعی را با صرف تکیه بر عوامل ذهنی و روبنایی توضیح نمی‌دهد. باید بدانیم که اشتباه در جابجانی عامل عینی و ذهنی در قضاوت در مورد علت به وجود آمدن چنان واقعیت‌های جنایتکارانه‌ای و اصل شمردن عامل ذهنی برای توضیح چرانی برقراری شرایط آنچنانی در زندان‌ها (نقش اسلام به عنوان یک عامل ذهنی را در درجه اول اهمیت قرار دادن)، در عمل و در جریان زندگی واقعی، خواهی نخواهی این نتیجه را در بر دارد که امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته به عنوان عاملین واقعی همه آن جنایت‌ها که از طریق دستگاه دولتی خود یعنی رژیم جمهوری اسلامی بر جامعه ما حکم می‌رانند، به پس صحنه برده شده و از آماج کینه و نفرت توده‌ها در امان بمانند. در همین رابطه، هستند کسانی که بدلیل توضیح پدیده‌ها صرفاً با تکیه بر یک عامل روبنایی و در این بحث مشخص صرفاً با "اسلام"، بجای آن که قادر به توضیح این امر باشند که رژیم جمهوری اسلامی عملکردهای خود را در جهت پایه ریزی "نظم" دلخواهش در جامعه، با ایدئولوژی اسلامی توجیه نمود و آن "نظم" را در یک قالب اسلامی شکل داد، به نادرست اینطور جلوه می‌دهند که گویا در دهه ۶۰ مسئله بر سر به اصطلاح مسلمان کردن فرد فرد جامعه و نفوذ در درون آدمها بود تا همه به اسلام روی آورند. تازه این را هم به عنوان فاکتی مبنی بر "دولت ایدئولوژیک" بودن جمهوری اسلامی ذکر نموده و مطرح می‌کنند که گویا گردانندگان جمهوری اسلامی به دلیل اعتقاد شدیدشان به اسلام، "فکر یکسان" می‌خواستند و منظور از همه عملکردهای جنایت کارانه‌شان نیز گویا آن بود که مردم را وادار کنند که درست به همانگونه بیاندیشند که تازه به قدرت رسیده‌های جمهوری اسلامی می‌اندیشیدند!! البته و همانطور که روشن است، این بحث را نباید با کوشش این رژیم درحاکم کردن ایدئولوژی خود در جامعه که در مورد همه رژیم‌ها صادق است، اشتباه گرفت. بحث در اینجا تشخیص علت اصلی عملکردهای جنایت

است. این را همه می‌دانند که برای ایده‌آلیست‌ها ایده و فکر و به طور کلی ذهنیات در درجه اول اهمیت قرار دارد، در حالی که ماتریالیست‌ها بر عکس قبل از هر چیز بر واقعیات عینی تکیه نموده و آن را اصل می‌شمارند.

در رابطه با اصطلاح دولت ایدئولوژیک که در فوق از آن نام برده شد و این که برخی برای توضیح چرانی جنایات جمهوری اسلامی به آن متوسل می‌شوند، هرچند بحث کامل در مورد آن در این کتاب نمی‌گنجد، اما از آنجا که اندکی تأمل روی این اصطلاح می‌تواند به شفاف کردن هر چه بیشتر تجزیه و تحلیل شرایط زندان‌ها در رژیم جمهوری اسلامی کمک نماید، لذا در اینجا بطور مختصر به آن می‌پردازم.

نظامی و غیره خود نمائی کند؛ و یا در ناسیونالیسم آمیخته به مذهب دیکتاتوری روسای جمهور مادام‌العمر!! (تناقض در لفظ، هم رئیس‌جمهور و هم مادام‌العمر!)، خود را نشان دهد. می‌تواند در هیبت اسلام رژیم‌های حاکم در کشورهای چون عربستان سعودی و ایران تجلی یابد. به این اعتبار "دولت غیرایدئولوژیک" در هیچ جای دنیا و در هیچ زمان و عصر تاریخی وجود نداشته و ندارد. در نتیجه نمی‌توان بر حسب اینکه دولتی پیروی خود از یک ایدئولوژی خاص را رسماً در جامعه اعلام بکند یا نکند، آن دولت را ایدئولوژیک و یا غیرایدئولوژیک نامید. (ادامه دارد)

نگاهی به برخی اخبار کوتاه

● در هفتم دی ماه به دنبال برخورد قایق گشت مزدوران سرکوبگر حراست دریا در بندر ترکمن با یکی از ماهیگیران زحمتکش به نام حسام الدین خدیور و کشته شدن این جوان ماهیگیر اهالی در بندر ترکمن به خشم آمده و به پاسگاه انتظامی روستای چاپقلی و فرمانداری بندر ترکمن هجوم بردند. مردم خشمگین به ساختمان فرمانداری و اموال دولتی نظیر خودروها و فایده‌های نیروهای سرکوبگر رژیم آسیب جدی وارد ساختند. به دنبال این حرکت اعتراضی رژیم مبادرت به دستگیری تعداد زیادی از جوانان شهر نمود که تعدادی از آنها به بلوچستان تبعید شدند. از سرنوشت تعدادی از دستگیر شدگان نیز هیچ اطلاعی در دست نیست.

● در دوازدهم دی ماه دختر جوانی که مسلح به نارنجک و مسلسل بود وارد محوطه پادگان سپاه پاسداران در ماکو شده و پس از حمله به تعدادی از پاسداران رژیم و کشته و مجروح کردن تعدادی از آنها با شلیک آخرین گلوله خودکشی نمود. خبرگزاری‌های جمهوری اسلامی این عملیات را به گروه "بژاک" نسبت دادند.

● دادگستری استان سیستان و بلوچستان در ۱۶ دی ماه اعلام کرد که پنج نفر که متهم به درگیری مسلحانه در این استان بوده اند محکوم به قطع دست راست و پای چپ شده اند و این احکام در ملا عام "با رعایت تشریفات دادرسی و با حضور و نظارت کامل تیم پزشکی به مرحله اجرا در آمده است".

شده است" نیازمندند... و به قول لنین، زحمتکشان دولت را فقط برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران لازم دارند...". می‌بینیم که تقسیم بندی دولت‌ها به ایدئولوژیک و غیر ایدئولوژیک، در درک پدیده دولت و رابطه ایدئولوژی با آن نیز خلط بحث ایجاد کرده و آن را مخدوش می‌سازد. از آنجا که هر دولتی متکی به یک ایدئولوژی است، بنابراین اگر اصطلاح "دولت ایدئولوژیک"، اصطلاح درستی باشد، آنرا باید در مورد همه دولت‌ها به کار برد، چه آن دولت ایدئولوژی مورد قبول خود را رسماً و به طور آشکار اعلام بکند و چه نکند. آیا دولت‌های سکولار (غیرمذهبی) در کشورهای متروپل که ظاهراً "دولت‌های غیرایدئولوژیک" جلوه داده می‌شوند، برای تحکیم سلطه سرمایه‌داری انحصاری در کشورهای خود و در سطح جهان پیرو ایدئولوژی خاصی نبوده و در پوشش آن، امورات خویش را پیش نمی‌برند؟ ایدئولوژی حاکم بر جهان سرمایه‌داری که اساسش بر پایه احترام به مالکیت خصوصی و مقدس دانستن آن قرار دارد، امروز توسط دولت‌های مزبور اغلب تحت عنوان "دفاع از دموکراسی" و گسترش آن به کار گرفته می‌شود. این همان پوشش ایدئولوژیکی برای مثلاً دولت به ظاهر غیر ایدئولوژیک بوش در آمریکا است که تحت پوشش و در لوای آن، اشغال افغانستان و عراق توجیه شده و همه کشت و کشتارها و جنایات جاری در این کشورها توسط نیروهای نظامی آمریکا و مویدینشان به طور "معقول" توضیح داده می‌شود. باید توجه کرد که اساساً ایدئولوژی طبقات حاکم و به عبارت دیگر ایدئولوژی‌ای که دولت آن طبقات برای حفظ "نظم"شان در جامعه از آن پیروی می‌نمایند بسته به شرایط و اوضاع و احوال خاص و زمینه‌های تاریخی متفاوت، در هر نقطه از جهان می‌تواند اشکال و عناوین مختلفی به خود بگیرد. این ایدئولوژی می‌تواند خود را در شکل دموکراسی بورژوازی و پیروی از سکولاریسم نشان دهد. در شرایطی، می‌تواند خود را در قالب فاشیسم بورژوازی عرضه کند. می‌تواند با مداحی‌های جلال و جبروت یک رژیم شاهنشاهی درآمیخته و ظاهر شود. می‌تواند در ردای یک امپراطوری، در قالب فرمان‌های یک حکومت

نیز "دولت ایدئولوژیک" را عامل بدترین شکنجه‌ها می‌خوانند که مثال بارزشان نیز همانا خود رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد. اما در واقعیت امر، اگر پدیده‌ها را با نام واقعی شان بخوانیم و اگر جمهوری اسلامی همانطور که در واقعیت مطرح است یک رژیم مذهبی نامیده شود، در این صورت در مورد دولت‌هایی که مذهب را به عنوان ایدئولوژی خود قرار می‌دهند می‌توانیم بگوئیم که تا آنجا که تجارب تاریخی نشان داده‌اند (و حکومت‌های مذهبی متکی به کلیسا در کشورهای اروپایی در قرون وسطی نیز شاهد و مؤید برجسته آن تجارب تاریخی می‌باشند) آن‌ها، یعنی حکومت‌های مذهبی یکی از بدترین نوع حکومت‌ها در تحمیل زجر، عذاب و شکنجه به مردم هستند. واقعیتی که ما امروز آن را در جامعه خود، در ایران در وجود رژیم مذهبی جمهوری اسلامی تجربه می‌کنیم.

"دولت ایدئولوژیک" در واقع در مقابل "دولت غیر ایدئولوژیک" مطرح می‌شود که در این نگرش هر دو مفاهیم ساخته ذهن بوده و هیچیک در واقعیت امر ما به ازای عینی نداشته و نمی‌توانند داشته باشند. این امر ثابت شده‌ای است که دولت (هر دولتی) اساساً چیزی جز "ارگان سیادت طبقاتی" نمی‌باشد. ارگان طبقه‌ای که با توجه به قدرت اقتصادی خویش و برای حفظ آن، "نظمی" را در جامعه سازمان داده و همه تلاش خود را برای "قانونی و استوار" ساختن آن نظم به کار می‌گیرد. به واقع، دولت یعنی طبقه حاکمه متشکل‌شده که برای سرکوب طبقات دیگر در جهت تامین منافع خود نه فقط نیازمند "دسته‌های خاص افراد مسلح" یعنی "ارتش دائمی و پلیس" که "زندان‌ها و غیره را در اختیار خود دارند" می‌باشد بلکه برای پیشبرد اهداف و مقاصد خود و توجیه رفتار و عملکردهایش، نیازمند یک پوشش ایدئولوژیکی نیز می‌باشد. بدون یک پوشش ایدئولوژیکی که در هر بُرهه، مناسب و مقتضی مصالح آن دولت بوده و توجیه‌گر و توضیح دهنده اعمال آن برای عموم باشد، هیچ دولتی قادر به حفظ "نظم" دلخواه خود در جامعه نخواهد بود (شکی نیست که کارگران نیز به دولت یعنی به قول مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست، به "پرولتاریائی که به صورت طبقه حاکمه متشکل

روز ۲۲ دی ماه ۱۳۸۶ مقاله‌ای از آقای مسعود نقره‌کار تحت عنوان "دیکتاتورها، شایعه و خودکشی قهرمان" در خبرنامه گویا به چاپ رسید. از آنجا که ایشان در شهریورماه ۱۳۸۳ در مقاله‌ای به "شایعه قتل صمد بهرنگی" اشاره کرده بودند، با دقت بسیار این نوشته ایشان را مطالعه کرده و دیدم زیربنای سخن همان زیربنای آن زمان است. آقای مسعود نقره‌کار در مقاله این بار خود پس از مقدمه‌ای در مورد "شایعه" و علل شیوع آن در جوامع دیکتاتوری به شایعات موجود در مورد چند مرگ در دوران شاهنشاهی پهلوی و جمهوری اسلامی اشاره کرده و پس از آن به دو مورد در این میان (مرگ مشکوک غلامرضا تختی و مرگ مشکوک صمد بهرنگی) پرداخته و با ذکر مسائلی در این دو مورد، بدون آنکه بتواند دلیلی قانع‌کننده برای سخنان خود به میان آورد، واقعیت را همان چیزی جلوه می‌دهد که شخص وی (مسعود نقره‌کار) سالهاست آن را تبلیغ می‌کند و نظر دیگران مبنی بر مشکوک بودن مرگ آن دو تن را شایعه‌ای نادرست می‌خواند که گویا بر پایه مبارزه بر علیه دیکتاتوری موجود به وجود آمده است.

هر چند با تجربه از گذشته می‌دانم که نقد نظرات آقای نقره‌کار و نشان دادن غیرواقعی بودن ادعاهایش می‌تواند با خطر اتهام‌زنی از جانب ایشان همراه باشد، با این حال می‌خواهم در زیر به نکاتی چند در مورد نوشته اخیر وی بپردازم. برای این که خواننده متوجه سابقه برخورد اتهام زنی آقای نقره‌کار بشود، لازم است بگویم که زمانی که من در شهریور ۱۳۸۳ به نقد نوشته‌ای از آقای نقره‌کار پرداخته و تلاش کردم که نادرستی ادعای او را که تنها بر مبنای نوشته‌ای از حمزه فراهی (فردی که به هنگام مرگ مشکوک صمد به همراه او بود) مرگ صمد بهرنگی را غیرمشکوک می‌خواند، نشان دهم، واکنش آقای نقره‌کار در نوشته‌ای تحت عنوان "چند کلمه درباره مقاله آقای نادر ثانی، روشنفکر کیست؟ روشنگری چیست؟" چنان بود که بیش از هر چیز حیرت من را برانگیخت. ایشان در این نوشته به جای پاسخ دادن به نکاتی که من با دلیل و استدلال و ارائه مدرک ذکر کرده بودم بدون کمترین توضیحی نوشت که: "فراوانند همچون نادر ثانی که اگر پژوهشگری خلاف نظرشان را ارائه دهد جواز پژوهشگری‌اش را لغو و باطل اعلام

مرگ مشکوک بهرنگی و تختی. شایعه یا واقعیتی پنهان؟!؟

نادر ثانی

nader.sani@gmail.com



کنند. این عقب‌ماندگی، خودحق‌بینی و خودخواهی تازگی ندارد." و سپس اضافه نموده بود که: "قضاوت در این حد که کسی بدون بررسی و محاکمه‌ی عادلانه قاتل اعلام شود - حتی با نوع شرمگینانه‌ی اتهام زنی و جرم‌سازی غیرمسئولانه و غیرانسانی‌ست." اما واقعیت آن بود که من جواز پژوهشگری کسی را باطل نکرده بودم، کسی را هم قاتل اعلام نکرده بودم. بلکه تنها از فردی که خود را پژوهشگر می‌خواند خواسته بودم که پژوهشگرانه رفتار کرده و تمامی جوانب آنچه که بر روی کاغذ می‌آورد را در نظر بگیرد! (رجوع کنید به مقاله روشنفکر کیست؟ روشنگری چیست؟) به طور کلی حرف من در خطاب به آقای نقره‌کار این بود که "وقتی شما پس از ۱۲ سال اقدام به بازنویسی مقاله تان کرده اید می‌بایست همه مطالبی را که در این مدت درخصوص موضوع مورد بحث و مورد برخورد شما نوشته شده اند را مورد ارزیابی قرار می‌دادید، از جمله کتاب اسد بهرنگی و کتاب "راز مرگ صمد..." نوشته اشرف دهقانی را. شما به خواننده توضیح نمی‌دهید که در قبال مسائلی که در آن کتاب ها مطرح شده اند، پاسختان چیست و با آن ها چگونه برخورد می‌کنید!" (از مقاله گامی در بررسی "پژوهشی" نسنجیده) ۲. فعلاً از بحث بیشتر در مورد این موضوع می‌گذرم.

آقای نقره‌کار در نوشته تازه خود در ابتدا نگاهی به پدیده شایعه نموده و سعی کرده است که آنرا بشکافد. جالب اینجاست که در اینجا وی "شایعه" را از قول برخی "مهم‌ترین پدیده رایج اجتماعی" خوانده است. اما به راستی این "برخی" کدامند و از چه رو به شایعه چنین ارزش بالایی داده‌اند؟ اصولاً شیوه‌ای که آقای نقره‌کار در اینجا برای نشان دادن تعریف و جایگاه شایعه به کار می‌برند رجوع دادن به آنچه که برخی و یا گروهی و یا متکلمانی بانام و بی‌نام در این مورد گفته‌اند (آنهم به شکلی درهم‌وبرهم و بدون داشتن چهارچوبی جامع) می‌باشد و خود جمع‌بندی مشخصی از آن گفته‌ها ارائه نداده و به نوبه خود این پدیده را تعریف نمی‌کند. به همین دلیل دست آخر حتی متوجه نمی‌شویم که آیا یک "شایعه" (آنچه شیوع یافته است) می‌تواند حامل حقیقت بوده و یا همواره فاقد آن می‌باشد! متوجه نمی‌شویم که آیا "شایعه" می‌تواند حامل "حقیقتی پنهان" باشد و یا آنکه همواره بیان نادرستی‌هاست!؟

آقای نقره‌کار، که به خوبی می‌داند چرا می‌نویسد ولی تلاش دارد که خواننده متوجه منظور اصلی نوشته‌اش نشود، به یک باره از تمامی شایعاتی که در یک جامعه می‌تواند بر سر زبانها بیفتد به "شایعه قتل" پرداخته و پس از آنکه سری به کلیات می‌زند به آنچه که در جامعه ما در مورد دو مرگ مشکوک گفته شده می‌پردازد. جالب اینجاست که آقای نقره‌کار که گویا اعتمادی کامل به دمکراسی موجود در جوامع اروپایی و آمریکایی و رسانه‌های این جوامع دارد توضیح می‌دهد که: "دموکراسی زمینه‌های پیدائی و گسترش شایعه را تضعیف و از بین می‌برد، چرا که خبرها و آنچه که اتفاق می‌افتد بطور واقعی و سانسورنشده در جامعه مطرح می‌شود. به همین دلیل در جوامع اروپایی و امریکا و کانادا و برخی جوامع دیگر، شایعه به ندرت بروز می‌کند، و چنانچه بروز کند گسترش و تداوم آن عمر درازی نخواهد داشت". واقعیت اما خلاف چنین ادعائی را حکم می‌کند. من سالهاست که در یکی از این جوامع زندگی می‌کنم (در سوئد) و در تجربه به خوبی دریافته‌ام که نمی‌توانم به دمکراسی موجود در این جامعه و به رسانه‌های آن اعتمادی چندان داشته باشم و به خوبی می‌دانم که نه تنها شایعه به طور کلی، بلکه حتی مورد معین شایعه قتل (و ماهیت قاتل) نیز در اینجا موجود بوده و عمری هم پردوام دارد. در جوامعی که آقای نقره‌کار از آنها یاد می‌کند، در موارد بسیاری خود قدرتمندان این جوامع شایعات بسیاری (و در بسیاری از موارد با کمک رسانه‌ها) در میان توده‌ها پخش می‌کنند که اتفاقاً در مورد یکی از برجسته‌ترین

الکلی در رودخانه غرق شده است". عجب! من به عنوان کسی که از دوران شاه همواره با علاقه مطالبی که در مورد صمد بهرنگی گفته و یا نوشته شده اند را دنبال کرده ام، هیچوقت از رژیم شاه و ساواکش نشنیده ام که چنین ادعائی کرده باشند. مطمئناً خوانندگان این مطلب نیز با من توافق دارند که این اتهام به ساواک هرگز در میان مردم مطرح نبوده است. پس آقای نقره کار چرا چنین چیزی را به عنوان "شایعه" مطرح کرده است؟ پاسخ را خود ایشان بدهند و در هر حال باید با هشیاری از اشاعه چنین اتهامی که می تواند در خدمت گمراهی اذهان نسبت به واقعیت مرگ مشکوک صمد بهرنگی و مخدوش کردن آن قرار گیرد، جلوگیری نمود. ۳.

آقای نقره کار در جمع بندی نوشته خود می نویسد: "در رابطه با مرگ های اشاره شده - به ویژه در رابطه های مرگ غلامرضا تختی و صمد بهرنگی - مخالفان رژیم شاه و بخشی از روشنفکران و روشنگرانی که شایعه پراکنی و اظهار نظر کرده اند و دیکتاتور و رژیم اش را به طور مستقیم قاتل این دو شخصیت گرانقدر معرفی کرده اند، می باید به بازخوانی، بررسی و نقد نظر خود بپردازند (و بپردازیم)". در اینجا نقره کار بدون این که حتی قادر باشد کمترین مدرکی دال بر خودکشی تختی و غرق شدن طبیعی بهرنگی ارائه کند، از دیگران می خواهد که از اظهار نظر در مورد امکان قتل این دو فرد توسط ساواک و حتی مشکوک خواندن مرگ این دو اظهار ندامت و پشیمانی کرده و به انتقاد از خود بپردازند! (اگر چنین نکنند از طرف آقای نقره کار "شایعه ساز و شایعه پراکن" قلمداد خواهند شد). این حرف بیانگر آن است که نقره کار ها به هر دلیلی عزم جزم کرده اند که آنچه که فراهتی ها می گویند و می نویسند را عین حقیقت جا بزنند و نمی توانند به آنچه دیگران در این مورد می گویند توجه نموده و به باورهای که علیرغم نظر آنهاست تا زمانی که رد نشده اند، امکان وجود بدهند.

در پایان آقای مسعود نقره کار در خلال یکی از زیر نویس ها (که در نوشته های ایشان در بسیاری از موارد به منظور شانه خالی کردن از پرداختن به مسائلی آورده شده اند که در طی متن مقاله مورد بحث می باشند) می نویسد: "خانم اشرف دهقانی چریک گرانقدر و محترم، در خلال نوشته های اش مرگ صمد بهرنگی را قتل سیاسی اعلام کرده است". واژه های "خانم" همراه با "چریک" می تواند نظر هر کسی را به خود جلب کند و شاید همین امر مانع از توجه لازم به دروغی شود که در مفهوم کل جمله وجود دارد و آن این که آقای نقره کار مدعی شده که رفیق دهقانی "در خلال نوشته های اش مرگ صمد بهرنگی را

قتل سیاسی اعلام کرده است". این امر

با توجه به خواست آقای نقره کار برای اظهار ندامت و پشیمانی از هر گونه ابراز شک در مورد مرگ صمد بهرنگی که در سطور بالا ذکر شد باید به این معنی باشد که رفیق اشرف دهقانی نیز به شایعه پراکنی در مورد این مرگ کمک کرده و باید به انتقاد



از خود بپردازند. اولاً رفیق دهقانی در نوشته های خود در مورد یاد شده نه از جایگاه یک "چریک" بلکه از جایگاه یک پژوهشگر، آنهم پژوهشگری که خود در رابطه با صمد بوده، برادرش رفیق بهروز دهقانی و شوهر خواهرش رفیق کاظم سعادت از نزدیکترین رفقای صمد بوده اند، در مورد واقعیت های عینی که خود از نزدیک شاهد بوده است به نوشتن مطلب پرداخته اند. ثانیاً در کتاب "راز مرگ صمد" از "مرگ مشکوک صمد" صحبت شده است. رفیق دهقانی در کتاب خود در مورد فراهتی هم حکمی صادر نکرده و اتفاقاً به او امکان داده است تا به ابهامات و سوالاتی که از وی در این

آنها همگان می دانند، یعنی آنچه که در مورد سلاح های مخرب عراق و وسعت عمل القاعده شایعه کرده و بر سر زبانها انداختند.

تا جائی که به مردم در رابطه با مسایل سیاسی مربوط است تجربه نشان می دهد که برخی از "شایعات" به معنی آنچه شیوع یافته اند (هم در اینجا و هم در آنجا های دگر) حامل واقعیتی پنهان بوده اند. یعنی واقعیاتی که تا پیش از به اثبات رسیدن، حقیقت نهفته در آنها به مثابه شایعاتی نادرست از جانب برخی (و به خصوص حکومتها) اعلام می شدند. از آن جمله است "شایعه" به قتل رسیدن رفیق بیژن جزینی و هم زمان مبارز او (در مقابل "واقعیت" ارائه داده شده از جانب ساواک یعنی کشته شدن آنها در هنگام فرار) و "شایعه" زنده بودن رفیق چه گوارا در سالهای ۱۹۵۸، ۱۹۵۹، ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ (در مقابل "واقعیت" کشته شدن او که در دو سال نخست به وسیله بلندگوهای تبلیغاتی باتیستا و در دو سال بعدی به وسیله بلندگوهای تبلیغاتی سی آی ای در اینجا و آنجا پخش می شد).

اکنون به اظهار نظری که آقای نقره کار بار دیگر در مورد مرگ مشکوک صمد بهرنگی کرده است بپردازم. او می نویسد: "پس از سالها سکوت، سرانجام تنها شاهد مرگ صمد اعلام کرد که صمد به دلیل ناآشنایی با فن شنا در ارس غرق شد. این شهادت این نظر و باور را تقویت کرده است که مرگ صمد بهرنگی یک قتل سیاسی نبوده است". البته علیرغم این سخن که به هر حال حامل تردیدی در چگونگی مرگ صمد بهرنگی است، خود وی در همین مقاله مورد بحث حکم صادر کرده و با قاطعیت می گوید: "صمد بهرنگی، نویسنده و کوشنده ی سیاسی چپ گرا در رودخانه ارس غرق شد." بدینگونه آقای نقره کار بار دیگر تنها با استناد به ادعای یک فرد آنهم فردی که خود در این رابطه مورد سؤال بوده و می باشد، نتیجه می گیرد که پس مسئله قتل سیاسی در میان نبوده است. چون حمزه فراهتی آن را گفته پس حتماً درست است! و همین گویا برای آقای نقره کار کافی است.

چند خطی پیش از این نتیجه گیری آقای نقره کار نوشته اند: "رژیم و ساواک اش نیز برای "بدل زدن" شایع کردند صمد به دلیل نوشیدن مشروبات

چرا حمزه فراهتی حتی کوششی برای یافتن جسد او به کار نبرد و خود به تنهایی عازم تبریز شد؟ چرا موضوع مرگ او را به خانواده اش اطلاع نداد؟ چرا حتی کوشش نکرد که خانواده اش را از محل مشخص آن رویداد باخبر سازد تا حداقل اسد بهرنگی و کاظم سعادتی آنچه روز برای یافتن جسد صمد از آن یافتند؟ آقای نقره کار که بر مبنای نامه فراهتی در سال ۱۳۷۱ و تأیید سرکوهی از آن در نشریه آدینه در مورد چگونگی مرگ صمد، "جامعه روشنفکری" را به باد حمله گرفت و در مورد این مرگ قضاوت کرده و آن را یک مرگ طبیعی جلوه داده بود علیرغم وجود دلایل و مدارک غیر قابل انکار در رد آن اظهار نظرات (که من نیز در مقاله روشنفکر کیست؟ روشنگری چیست؟ به آنها استناد کرده بودم)، باز حاضر نشد در بی اعتبار بودن آن منابع تردیدی را اعلام نماید.

جالب است بدانیم که حال حمزه فراهتی در کتابی که در توصیف زندگی خود به نام "از آن سال ها... و سال های دیگر" منتشر کرده و در آن چند صفحه ای را هم به توضیح مرگ صمد بهرنگی اختصاص داده در حالی که برای نمونه حتی به یک ابهام و سوال در مورد مرگ صمد بهرنگی پاسخ نداده و با بی قیدی از این امر شانه خالی کرده است ولی خواسته و یا ناخواسته به این موضوع اعتراف نموده که جسد صمد را در رودخانه رها کرده و خود به تنهایی عازم تبریز شده است. عین اعتراف فراهتی که از خودش به عنوان او صحبت می کند، چنین است:

"... روز بعد فرمانده گروهان سوار بر اسب سر رسید. همه چیز را پرسید و نوشت. بعد داخل پاسگاه رفت. حتماً از سربازها هم سئوالاتی کرده بود. او همچنان بهت زده، روی همان سنگ ننشسته بود. ستوان فرمانده گروهان دوباره از پاسگاه بیرون آمد و از او پرسید: "آیا زاندارمیری از آمدن دوستت خبر داشت؟" پاسخ داد که "نه" ستوان سئوال دیگری نداشت: "برویم!" با لاعلاجی پرسید "پس او؟ می خواهی با خودم بیرمش." ستوان جواب داد: "معلوم نیست که بتوانیم پیدایش کنیم. من باید بروم و تو هم نباید بیشتر از این اینجا بمانی! پیدا که شد خبر می دهیم" اصرار بیشتر فایده ای نداشت. سوار بر اسب راه افتادند. راهی را که با صمد آمده بود، بدون او بر می گشت."

یعنی جسد صمد در رودخانه ماند و ایشان خود راهی را که با صمد رفته بود بدون او برگشت.

حال که خود منبع مورد قبول آقای نقره کار، این "تنها شاهد" (کار به اصطلاح پژوهش گری ایشان قبلاً ایجاب می کرد که مدام از "شاهدان ماجرا" صحبت کند و حال مرتب از "تنها شاهد" سخن می گوید) چنین اعترافی کرده است آیا آقای نقره کار این جسارت را دارد که حداقل در این مورد بگوید که اظهار نظر نشریه آدینه که گویا "فلاحتی و کاظم جنازه صمد را از ارس به تبریز آوردند و به خاک سپردند" دروغ خود ساخته برای توجیه اعمال فراهتی (در آدینه از او به اسم فلاحتی یاد می شد) بوده است؟ و حاضر است حداقل نقیصی برای کار پژوهشگری خود قایل شده و بگوید که با "خود حق بینی و خود خواهی" در مورد من قضاوت کرده بود؟ آیا او که مثل من "عقب مانده" نیست و مثلاً می داند که آنچه که رسانه ها در جوامع "دموکراتیک" ارائه می دهند درست است (!!) آیا حاضر است بگوید که من به درستی به کتاب های یاد شده استناد کرده و آنچه نوشته بودم حداقل در این مورد که به آن اشاره شد، درست بودند؟

۳- آقای نقره کار در مقاله اخیرش گوئی که از یک فاکت مسلم صحبت می کند سعی کرده است به خوانندگان بقبولاند که گویا رژیم و ساواک اش نیز شایع کرده بودند که صمد به دلیل نوشیدن مشروبات الکلی در رودخانه غرق شد. ولی هنگامی که مقاله او در سایت پیک ایران درج شد و از طرف کسی مورد سوال قرار گرفت که خود نقره کار با طرح چنین مطلبی دارد شایعه ای را بر علیه بهرنگی پخش می کند، در پاسخ نوشت که گویا چنین حرفی را امیر حسین آریان پور در سال ۱۳۵۹ در نشریه ای نوشته است. (از قول خود او: ا.ح. آریان پور، اعتیاد در دانشگاه های ما، بازتاب (نشریه روانشناسی و روانپزشکی)، ویژه اعتیاد، شماره ۳، پاییز سال ۱۳۵۹ - تهران - ایران). اما دیگر آقای نقره کار به خواننده خود نمی گوید که آریان پور بر اساس چه مدارکی چنین گفته است؟! بسیار خوب نویسنده ای سه سال پس از سقوط شاه در نشریه گمنامی ادعائی کرده است، ولی چرا آقای نقره کار آن ادعا را به عنوان این که گویا واقعاً در دوره شاه چنین چیزی شایع بوده جلوه می دهد؟ تازه آیا می توان هرادعائی که نویسنده ای (درست و یا نادرست) مطرح کرد را به عنوان موضوع گویا شایع در جامعه اعلام نمود؟

کتاب و کتاب برادر صمد یعنی اسد بهرنگی به نام "برادرم صمد بهرنگی" شده است، پاسخ دهد. به همین خاطر هم بوده باشد، علیرغم همه واقعیت هائی که مشکوک بودن مرگ صمد را تأیید می کنند، رفیق اشرف هنوز به "قتل سیاسی" بودن مرگ صمد بهرنگی رأی نداده است! پس چرا آقای نقره کار به گونه ای که گفته شد می نویسد؟ شاید کسانی باشند که بگویند که آقای نقره کار در ابراز چنین ادعائی (علیرغم وضوح کامل اظهار نظرهای رفیق دهقانی در این مورد) اشتباهی کرده اند اما باورم آن است که ایشان به خوبی می دانند که چه می نویسند و اشتباهی در کار نیست! اساساً توجه به کل مقاله و بحث های مطرح شده که در اینجا هم به آنها برخورد شد، منظور اصلی را که همانا غیر مشکوک جلوه دادن مرگ تختی و بهرنگی می باشد، برای خواننده آگاه نشان می دهد.

زیر نویس:

۱ و ۲- مقالات "روشنفکر کیست؟ روشنگری چیست؟" و "گامی در بررسی "پژوهشی" نسنجیده" از نادر ثانی - شهریور ۱۳۸۳ (این مقالات در "پیام فدائی ویژه صمد بهرنگی" چاپ شده و در سایت سیاهکل به آدرس www.siahkal.com نیز قابل دسترسی می باشند.)

در مقابل طرح چنان مسائلی بود که آقای نقره کار اتهام "عقب ماندگی، خود حق بینی و خودخواهی" به من زد. در میان مطالب مختلف، رفیق اشرف دهقانی و همچنین اسد بهرنگی و برخی از دوستان نزدیک صمد مطرح کرده اند که این، زنده یاد کاظم سعادت و برادر صمد، اسد بودند که جسد صمد بهرنگی را از رودخانه گرفته و به تبریز منتقل کردند و این مغایر با ادعائاتی است که در نشریه آدینه (منبع مورد استناد آقای نقره کار) مطرح شده و چنین کاری را به فراهتی نسبت داده. اتفاقاً یکی از نشانه های مشکوک بودن مرگ صمد برخورد غیر قابل توجیه فراهتی پس از مرگ صمد می باشد. اگر صمد بهرنگی به طور طبیعی در ارس غرق شده

مرگ بر امپریالیسم! مرگ بر فریبکاران!

را هم دوباره مورد بازجویی و شکنجه های جسمی و روحی قرار می دادند، ولی در دوره دهه ۶۰ در جمهوری اسلامی شرایط بسیار وحشتناک تری بر زندان حاکم بود. به گونه ای که مثلاً در تهران در سالهای اول این دهه، تمام زندانیان سیاسی که در حال گذران دوران "محکومیت" خود بودند را آن قدر در زیر فشار جسمی و روحی قرار می دادند که بعضی از آن ها گاه تا به سر

حد جنون و خودکشی کشانده شدند! با کمک پاسداران مزدور و "تواین" بی مزد امکان انواع و اقسام شکنجه های جسمی و روحی برای زندانیان سیاسی را بوجود آورده بودند. از

این گونه شکنجه های جسمی و روحی، پخش گوش خراش قرائت قرآن از بلندگوها، نمایش ممتد نوار ویدیویی مثنی بریده و وا داده از تلویزیون های مدار بسته، بکار گرفتن شکنجه های نو ظهوری مثل نشان دادن بعضی از زندانیان در محفظه هایی که با تخته چوب هائی از هم جدا می شدند، را میتوان نام برد. برای ایجاد ترس و وحشت و شکستن روحیه مقاومت در زندانیانی که مجبور بودند ساعت ها در سکوت و تاریکی محض بدون هیچ حرکتی در آن محفظه ها بنشینند، آن جایگاه ها را قبر و یا تابوت می نامیدند. مجموعه قبرها یا تابوت ها که به "قیامت" مشهور شده بود توسط "تواین" شلاق بدست نگهداری میشد که چنانچه زندانی عطسه یا سرفه میکرد و یا این که بدنش با دیواره تابوت تماس حاصل مینمود، با فرود آوردن ضربات شلاق بر سر و گردن، او را تنبیه کرده باشند.

در شرایطی که طیفی از جریانات رفرمیست می کوشیدند و هنوز می کوشند که با تکیه بر وجود شکنجه و شرایط دشوار زندان، مرز بین تواین و دیگر زندانیان سیاسی را مخدوش سازند و با عنوان مسایلی از این قبیل که حالا به یک جوان ۱۵، ۱۶ ساله که اظهار ندامت کرده نباید کاری داشت، در این کتاب در درجه اول کوشش شده است که تواین به عنوان یک پدیده نوظهور در زندان صرف نظر از این که چه گروه سنی و غیره در آن جا داشتند مورد بررسی قرار گیرد و نویسنده در حالی که وقوف خود به واقعیت

شگفتا، تشابهات محیط زندان و شکنجه شدن ها در دو دوران پهلوی و جمهوری اسلامی بقدری بهم نزدیک هستند که تشخیص دوران وقایع از هم دیگر مشکل میشود. در این مورد در بخشی از کتاب، خواننده به چالش کشیده میشود که حدس بزند که با توصیف شرح حال یک واقعه، آن واقعه ذکر شده به کدام دوره تعلق دارد! تنها با رجوع به قسمت

زندانی سیاسی دوران رژیم شاه، اشرف دهقانی با صرف بیش از سه سال تحقیق و مطالعه آثار بسیار متعدد موجود که تاکنون در باره زندان و زندانیان سیاسی نوشته شده، در کتاب "در جدال با خاموشی" که اخیراً منتشر نموده به تحلیل از زندان های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ برخاسته و به درستی به تشریح تشابهات و تفاوت های محیط زندان و نوع شکنجه شدن ها در دوره دهه ۶۰ -

رژیم جمهوری اسلامی با دهه ۵۰ - رژیم شاه می پردازد. او با استفاده از منابع متعدد و مآخذ مستند و نامبرده شده در صفحات آخر کتاب، استدلال میکند که سببیت شکنجه گران جمهوری اسلامی در حمایت از منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته - در دهه

۶۰، نه هاله آسمانی داشت و نه فقط نشأت از مذهب اسلام گرفته بود. در واقع رژیم جمهوری اسلامی نه تنها چیزی از سلف خود، رژیم وابسته به امپریالیسم منفور شاه کمتر نداشته، بلکه در همه زمینه ها - پلیدی، شقاوت و بیرحمی را به درجات بیشتری از آن رسانده بود.

شرایط جامعه در دهه ۶۰، با وجود روحیه مبارزاتی توده های مردم، مردمی که قیام کرده بودند تا رژیم شاه را سرنگون کرده و به قطع سلطه امپریالیسم نائل آیند، آن چنان اقتضا میکرد که طبق تعهدات رد و بدل شده، قبل از کنفرانس "گودالوپ"، بین امپریالیست ها و دار و دسته خمینی در رابطه با حفظ ارتش آمریکائی و حمایت از منافع امپریالیست ها، با کشتار بیرحمانه خلق های ترکمن صحرا، بلوچ، کرد، ترک و عرب از یک طرف و شکنجه، حبس و اعدام مبارزین و روشنفکران جامعه از طرف دیگر، شور مبارزاتی مردم را خوابانده و با ایجاد محیط رعب و وحشت بی سابقه تری، ترس از ادامه مبارزه را در دل همگان بر انگیزند تا توده های مردم حساب کار خود را بکنند. در واقع، آن چه در دهه ۶۰ در زندان های رژیم جمهوری اسلامی میگذشت فشرده آن سرکوب، فشار و اختناق بود که در سطح وسیع تری در کل جامعه و در زندان بزرگ تری به نام ایران جریان داشته است.

معرفی کتاب

"در جدال با خاموشی"

"تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰"

اسد شیبی

توضیحات در صفحات آخر کتاب است که شخص میتواند مطمئن شود که آیا تعلق واقعه به یک دوره را درست حدس زده است یا نه!

نویسنده کتاب "در جدال با خاموشی" با استناد به نوشته ها و کتب منتشر شده موجود، به درستی به تفاوت شکنجه های جسمی و روحی در دوران بعد از "بازجویی" در دو دهه ۵۰ و ۶۰ اشاره کرده و نشان میدهد که تفاوت فاحش بین این دو دوره، شکنجه های جسمی و روحی ای بود که برای خرد کردن شخصیت انسانی زندانیان سیاسی و شکستن روحیه مقاومت و انصراف آن ها از ادامه مبارزه جریان داشت که تنها با وجود تواین، این مزدوران بی مزد جمهوری اسلامی که در اطاق های زندان و در میان زندانیان زندگی میکردند، امکان پذیر شده بود. اتفاقاً شناساندن "تواب"، یکی از دست آوردهای تحقیقی مهم کتاب "در جدال با خاموشی" می باشد که از آن به عنوان پدیده نوظهور در زندان های دهه ۶۰ نام می برد. اگر زندانی سیاسی دوره سال های ۵۰ تا ۵۳، بعد از شکنجه شدن های وحشیانه به دست ماموران ساواک و شهربانی، جانی برایش باقی و به عبارتی زنده میماند و در دادگاه های شاه، حکم "حبس" میگرفت، دستگاه ساواک رژیم پهلوی دیگر کمتر با او کاری داشت و اجازه میداد که او زندگی خود را در حبس و در زندان به سر کند. اگر چه در سالهای بعد از ۱۳۵۳، شرایط به مراتب دشوارتری را در زندان برقرار نمودند و حتی در مواردی نیز زندانیان سیاسی قدیمی

و مرد زندانی سیاسی که با نبود چشم انداز روشنی از آینده، در برابر این همه جنایت همچون سرو ایستادند ولی هرگز نشکستند، به انسان شور مبارزاتی نوینی می بخشید. همچنین با آگاهی به عمق جنایات غیر قابل توصیف دست اندر کاران جمهوری اسلامی، انزجار و نفرت از این رژیم منفور در هر کسی چند برابر میشود. در سراسر این کتاب، خواننده از محدود خطرات خوش زندانیان سیاسی، خوشحال و با شرح درد و رنج متعدد آن‌ها به غم و اندوه کشیده میشود، غم و اندوهی به وسعت قلب‌های بزرگ هزاران زن و مرد مبارزی که جان شیرین و زیبای خود را در مبارزه با رژیم حامی سرمایه جمهوری اسلامی از دست دادند.

خواندن کتاب با ارزش "در جدال با خاموشی" را به هر انسانی که قلبش برای رهایی مردم ایران می تپد، قویا توصیه میکنم.

۲۰ دی ۱۳۸۶ - ۱۰ زانویه ۲۰۰۸

میشدند، و یا با خوش خدمتی در شلاق زدن‌ها و شکنجه مستقیم زندانیان سیاسی با سابقه شرکت میکردند، و در بعضی موارد در میدان‌های تیر برای زدن "تیر خلاص" حاضر می شدند، را کمرنگ و بی اهمیت جلوه دهند. فاجعه این جاست که امروزه کسانی زیرکانه تحت عناوین مختلفی مثل "بخشش قربانی"، "مهر ورزی به مظلوم" و یا "ایجاد دیالوگ با تواین" سعی میکنند جای پای آن جاسوسان رژیم را در میان اپوزیسیون خارج کشور باز کنند.

با وجود اینکه درجه پلیدی رژیم جمهوری اسلامی بر کسی پوشیده نیست، اما در این کتاب بازنگری و توصیف جنایاتی که در دهه ۶۰ بر بهترین و آزاده ترین فرزندان کشور ما اعمال شد اگر چه از زبان و دیده شاهدین عینی آن جریانات نقل قول مستقیم میشود، اما گاهی اوقات هنوز هم باور کردنی نیستند. در تمامی طول این کتاب، آدمی از خواندن اعمال قساوت انگیز بازجویان، شکنجه گران و مسئولین زندان‌ها، شدیداً متأثر می شود. اما در این میان، شرح مقاومت‌های اعجاب انگیز و مبارزات هزاران زن

هائی که باعث قرار گرفتن یک فرد زندانی در صف دشمنان مردم می شد را نشان می دهد، بدون دچار شدن به احساساتی غیر منطقی، کاملاً موفق به تعریف این پدیده شده و آشکار می کند که تواب، زندانی همکار نیروهای رژیم جمهوری اسلامی بود که دست در دست نیروهای امنیتی و مسئولین زندان در کار سرکوب زندانیان سیاسی شرکت میکرد. تواین عینا و نه مخفیانه به انجام وظایف ضد خلقی متعددی بر علیه دیگر زندانیان سیاسی میرداختند. آن‌ها چه از نظر کارهای عملی و چه با پیشبرد کار هائی در حوزه نظری و ایدئولوژیکی همچون نوکران بی جیره و مواجب مسئولین زندان به وظائف محوله شان عمل میکردند. درست به گونه ای که پسران و دختران نوجوان ۱۵ و ۱۶ ساله در خارج از زندان تحت عنوان بسیجی و غیره در همه جا و از جمله در گشت‌های سرکوب بر علیه مردم رنج‌دیده ایران عمل می نمودند. باید دانست که عدم توجه به چنین واقعیتهای میدان را برای رفرمیست‌ها باز می گذارد که سعی میکنند نقش آن "تواینی" که با جاسوسی در میان زندانیان سیاسی باعث "بازجویی" مجدد و شکنجه مجدد آن‌ها

"جنگ" و نگاهی به دیدگاه‌های اپوزیسیون... از صفحه ۲۳

توده‌های تحت ستم ما خواهد بود.

با توجه به ماهیت غیر عادلانه جنگ احتمالی امپریالیستی که بر خلاف آنچه که ادعا می شود بر علیه جمهوری اسلامی است - این توده‌های محروم ما هستند که جان، امنیت، دار و ندارشان در این جنگ هزینه خواهد شد و دود چنین جنگی، اگر که صورت گیرد به چشم محرومترین‌های جامعه امان خواهد رفت. و با توجه به اینکه موضوع "پرونده هسته ای" ایران، به بهانه ای تبدیل شده که با تمسک جستن به آن، اهداف سیاسی - اقتصادی جنایتکاران جهانی توجیه می گردد، بنابراین می توان نتیجه گرفت که چنین سیاست ارتجاعی ای نه تنها در خدمت منافع توده‌های ما نمی باشد، بلکه گویای اهداف پلید و بسیار بزرگی است که مجریان آن به قیمت فدا کردن میلیونها انسان در سر می پروراند.

آنهايي که حمله نظامی آمریکا به ایران را (حتی تحریم‌های اقتصادی را نیز) با هر بهانه ای توجیه می کنند، و یا اینکه با برجسته کردن سیاستهای ضد خلقی امپریالیسم، استمرار حکومت جمهوری پلید اسلامی را در سر می پروراند، قبل از هر چیز یک بار دیگر عدم اعتقاد خود به نقش توده‌ها و توانائی آنها در برپائی یک انقلاب اجتماعی که در سایه آن بتوانند بر سرنوشت خود حاکم شوند، را به نمایش می گذارند. آنهايي که نمونه چنین حمله بی رحمانه ای را در عراق و افغانستان دیده اند و از نتایج ملموس آن نیز با خبر هستند، اما، باز در رابطه با کشور ما چنین نسخه ای را تجویز می کنند، بار دیگر نشان می دهند که نه تنها اعتقادی به توده‌ها نداشته و ندارند، بلکه برای کسب قدرت به هر تاکتیک

جنایتکارانه ای حاضر هستند روی آورند. و آنهايي که قصد دارند تا نقش جاده صاف کن چنین سیاست شوم امپریالیستی ای گردند، نه تنها با مفاهیمی چون دموکراسی، آزادی، رهائی، و ... توده‌های تحت ستم، بیگانه اند، بلکه برای جایگزین شدن جمهوری اسلامی، حاضر به "زد و بند از بالا" می باشند. و صد البته وعده‌هایی چون اهدای "آزادیهای دموکراتیک" از سوی اینان بعد از کسب قدرت سیاسی و زیر سایه چکمه‌های سربازان امپریالیستی وعده ای پوچ، توخالی و محال است. گروه دیگری که با نشان دادن خطر ناشی از لشکر کشی نظامی آمریکا هم صدا با قداره بندان مزدور جمهوری اسلامی به دفاع از میهن اسلامی برمی خیزند و فراموش می کنند که در طول ۲۸ سال گذشته چگونه این رژیم در خدمت به همان امپریالیستها پوست از گرده زحمتکشانشان کشیده است، کسانی که باز برای حفظ همین نظام گندیده موجود و در نفی انقلاب توده‌ها، از نیروهای انقلابی می خواهند که "تصویرات واهی را کنار" بگذارند و به جبهه مدافعین ارتجاع بپیوندند، در بهترین حالت کاری نمی کنند جز این که خاک در چشم توده‌ها می پاشند!

با توجه به آنچه که گفته شد این وظیفه تک تک انقلابیون، سازمانهای انقلابی و نهادهای مترقی است که ضمن محکوم کردن چنین سیاستهای جنایتکارانه ای، چهره شوم سیاستهای امپریالیستی و نقش ارتجاعی جمهوری اسلامی در این راستا را برای توده‌های ما رسوا کنند. این وظیفه تک تک ماست که ماهیت سیاستهای آمریکا و جمهوری اسلامی را افشا کرده، منافع و سیاستهای واقعی که در پشت ادعاهای دروغین پرونده هسته ای جمهوری اسلامی از ار دو سو جاری ست را نشان داده و در حد توان خود بکوشیم تا انقلاب مردم را بر علیه هر دو آنها سازمان دهیم.

مصاحبه پیام فدائی با رفیق محمود خلیلی.

از بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷

(قسمت چهارم)

توضیح و پوزش: در شماره قبل پیام فدائی هنگام صفحه بندی قسمت سوم این مصاحبه، متأسفانه اشتباهی رخ داده و سه سوال آخر و پاسخهای آنها تکرار شده است. در نتیجه قسمت چهارم یعنی آنچه در زیر ملاحظه می کنید ادامه مطلب از صفحه ۱۹ پیام فدائی شماره ۱۰۲ می باشد.

سلول) نشسته بودم و با خودم سرودی را زمزمه می‌کردم، بدون اینکه متوجه شوم که "محمد آوندی" پشت سرم و بین دو سلول ایستاده و گوش‌هایش را تیز کرده است که تشخیص دهد که من چه زمزمه می‌کنم. محمد آوندی، همان توایی بود که لقب "بازرس زاور" به او داده بودیم؛ وی پیگیری ضدانقلابی و ویژه‌ای در خصوص اذیت و آزار زندانیان داشت. با اشاره یکی از بچه‌ها متوجه او شدم و به طرفش برگشتم. او بلافاصله پرسید: چه سرودی می‌خواندی؟ من گفتم سرود نمی‌خواندم. "بازرس زاور" رفت و پس از چند دقیقه با دو توای دیگر (حسین مورچه‌خوار و همایون گالیور) برگشتند. من هم که در آن فضای اختناق معنی آن سوال و جواب را می‌دانستم، لباس پوشیده و خود را آماده کرده بودم. آنها مرا به "زیر ۸" بردند و بلافاصله با چشم‌بند به راهرو واحد منتقل شدم. بعد از چند دقیقه چند نفر (پاسدار) دوره‌ام کردند و سئوال و جواب‌ها شروع شد که چه ترانه‌ای می‌خواندی! آنها سه چهار نفره ریختند به سرم و بعد توایین هم آمدند و آنها هم روی سرم ریختند. بعد از این، مرا با چشم‌بند ۴۸ ساعت در "زیر ۸"، سرپا نگاه داشتند.

از کتک‌خوردن و تنبیه زندانیان می‌توان نمونه‌های مفصلی آورد و تقریباً تمام آنها با گزارش توایین صورت می‌گرفت. ولی من لازم می‌دانم از رکورد داران "زیر هشت" رقتن، سرپا ایستادن و کتک‌خوردن نام ببرم که به ذکر اسامی این عزیزان اکتفاء می‌کنم.

- ۱- محمود گ - با بیش از ۱۰۸ ساعت یکسره سرپا ایستادن.
- ۲- همایون آزادی - با ۹۶ ساعت.
- ۳- مسعود ط - با ۷۴ ساعت.
- ۴- علی ب - با ۷۴ ساعت.

تعداد زندانیان سیاسی‌ای که آنها را به عنوان "تنبیه"، ۷۴ ساعت سرپا نگاه داشته‌اند، زیاد است. سرپا ایستادن به مدت ۴۸ ساعت در هر "زیر ۸" رقتن، امری معمول بود که گاهی این تنبیه را به ۱۰ تا ۱۵ نفر با هم اعمال می‌کردند. کسانی را که نام بردم بانضمام رفیق عزیز می‌کنم که هم اکنون در یکی از کشورهای غربی زندگی می‌کند، تقریباً، پای ثابت "زیر ۸" رقتن و کتک‌خوردن بودند.

پیام فدائی: مسلماً برخوردهای جنایت کارانه از طرف کسانی که در زندان توای شده و خود را در خدمت دستگاه سرکوب قرار دادند، هیچوقت نمی‌تواند لاپوشانی شود، همانطور که مقاومت جانانه زندانیان سیاسی مبارز نیز در مقابل دستگاه سرکوب هرگز فراموش نخواهد شد. آنطور که از صحبت شما معلوم است این رویدادها در زندان قزل حصار بوده است. شما را چه زمانی به این زندان منتقل کردند و چرا؟ و چه مدت در این زندان بودید؟

پاسخ: در آن زمان تقریباً اغلب کسانی که به ظاهر دادگاهی (همان دادگاه چند دقیقه ای) می‌شدند و حکم زندان دریافت می‌کردند به زندان قزل حصار منتقل می‌شدند. البته بودند تعدادی که مستقیماً به گوهردشت انتقال داده شده بودند. تقریباً ۲۰ یا ۲۲ مردادماه ۱۳۶۲ من به قزل حصار منتقل شدم و تا اواخر بهار ۶۵ در این زندان بودم.

پیام فدائی: انتقال زندانی از یک زندان به زندان دیگر به چه ترتیبی بود و چه ملاحظات امنیتی رعایت می‌شد؟

پاسخ: من و تعدادی دیگر از زندانیانی که حکم گرفته بودیم را با یک اتوبوس از زندان اوین خارج کردند. تعداد ما تقریباً از تعداد صندلی‌های اتوبوس بیشتر بود، چرا که روی بعضی از صندلی‌ها بجای ۲ نفر، ۳ نفر نشسته بودیم. تمام پرده‌های اتوبوس کشیده شده بود. بعد از خروج از زندان بما گفتند که چشم بندهایمان را برداریم. داخل اتوبوس به ظاهر

پیام فدائی: از بعضی از توایین بنام توایین تئوریک نام بردید که در کار بازجویی به رژیم کمک می‌نمودند. لطفاً این موضوع را بیشتر توضیح دهید.

پاسخ: نمونه‌های مختلفی وجود دارد. برای مثال:

- ۱- از حسین شیخ الحکما و ابولقاسم اثنی عشری و احمد رضا کریمی و.... برای برخورد با عناصر و نیروهای مقاوم مجاهدین استفاده می‌شد (اینها از عناصر تشکیلاتی مجاهدین بودند و احمد رضا کریمی از بریده‌های قبل از قیام ۵۷ بود).
- ۲- از حسین روحانی، قاسم عابدینی، مهری حیدر زاده و.... برای درهم شکستن نیروهای مقاوم سازمان پیکار استفاده می‌شد.
- ۳- مسعود کوچک زاده و یار احمدی و.... از عناصر تشکیلاتی راه کارگر بودند.
- ۴- از احمد عطا الهی، عطا نوریان و گسکری و فرامرز نریمسیا (البته نریمسیا بیشتر در تیم‌های سرکوب بهزاد نظامی و مجتبی میر حیدری مشارکت داشت) و.... در رابطه با سازمان چریکهای فدائی خلق - اقلیت استفاده می‌شد.
- ۵- از سعید یزدیان، رنجبر و.... برای سهند و کومله استفاده می‌شد.
- ۶- از نورالدین کیانوری و احسان طبری و عمویی و پرتوی و.... برای توده‌ای - اکثریتی‌ها استفاده می‌شد.

از هریک از عناصر فوق در جایگاه‌های ویژه و در شعب بازجویی استفاده می‌شد. مثلاً سعید یزدیان به بازخوانی پرونده زندانیان می‌پرداخت و جاهانی را که بازجو نتوانسته بود حدس بزند با ظفر مندی عنوان می‌کرد. کار بجائی رسیده بود که دخالت بعضی از این عناصر در بازجویی‌ها صرفاً منوط به تشکیلات و جریان سابق خودشان نبود بلکه بدنبال بازخوانی پرونده زندانیان جریانات سیاسی دیگر بودند.

پیام فدائی: گفته می‌شود که توای‌ها حتی زندانیان سیاسی را مورد ضرب و شتم نیز قرار می‌دادند. آیا چنین موردی هیچوقت برای شخص شما پیش آمده؟ اجازه دهید خیلی مشخص تر سئوال شود. آیا هیچوقت توایی خود شما را کتک زده و یا گزارش او باعث کتک خوردن و یا اعمال تنبیه خاصی از طرف پاسداران در مورد شخص شما شده. البته اگر در مورد زندانیان دیگر هم که خودتان شاهد بودید اطلاعی دارید لطفاً توضیح دهید.

پاسخ: من فکر می‌کنم کمتر زندانی‌ای باشد که حداقل یکبار توسط توایین مورد ضرب و شتم واقع نشده باشد. خود من که شاید نسبت به رفقای دیگر رکورد کمتری در این زمینه داشته باشم، از دست توایین زیر کتک خورده‌ام؛ حسن قربانی، سیامک نوری، عزیز رامش (این هر سه برترتیب مسئول بند ۱ واحد ۱ قزل‌حصار بودند. در ضمن، بچه‌ها به عزیز رامش، به خاطر ریش بلندش، ابویشمک می‌گفتند.) و احمد (معرف به احمد اصفهانی)، ناصر نوذری، سعید خداجو، فتاح قادری، حسین (معرف به حسین مورچه‌خوار که متأسفانه از بس این اسم برای او بکار رفته تمامی زندانیان به این نام او را می‌شناسند و فامیلی او را فراموش کرده‌اند)، همایون (معروف به گالیور)، مشایخی و محمد آوندی (معروف به بازرس زاور) و ممد کیابی (این اسم به خاطر انحرافات اخلاقی این فرد توای، از طرف زندانیان روی او گذاشته شده بود...). از موارد فوق اجازه دهید تنها یک مورد را به صورت خاطره تعریف کنم: بهمن ۶۲ من در سلول ۱۸ بند یک واحد یک بودم. روز وفات فاطمه بود و جلسه شکستن و خرد شدن یکی از توایین (اگر اشتباه نکنم هما کلهر) از طریق بلندگوها پخش می‌شد. من روی تخت طبقه دوم (پشت به راهرو و تکیه داده به نرده‌های

راننده و ۳ مامور مسلح به کلاشینکف (۱ نفر روی صندلی کنار راننده ، ۱ نفر روی رکاب یا پله درب جلو و یک نفر روی رکاب یا پله درب عقب) اتوبوس را کنترل می کردند. با اینحال با کمی دقت می شد تشخیص داد چه تعداد توپ و مأمور به شکل مخفی در بین زندانیان وجود دارد، چرا که زندانی سر موضوعی حرکات کنجکاوانه ای نسبت به بیرون زندان (خیابان ، اتوبان ، انسانها داخل اتوبوسها و.....) با کنار زدن گوشه پرده اتوبوس یا سرک کشیدن از خود نشان می داد ولی این افراد بیشتر جمع زندانیان را زیر نظر داشتند و حرکات آنها را کنترل می کردند. وقتی وارد زندان قزل حصار شدیم آنها به سرعت از اتوبوس خارج شدند. در جلو اتوبوس یک بنز شخصی و یک پاترول حرکت می کرد و مطمئناً در پشت اتوبوس هم همین حالت وجود داشت. من که تقریباً در صندلی وسط نشسته بودم نمی توانستم از پشت سر اتوبوس مطلع باشم چندین موتور سوار دو ترکه هم اتوبوس را اسکورت می کردند. من متوجه بودم که گاهی موتور سیکلتی از کنار ما با سرعت عبور می کرد و پس از چند لحظه سرعتش را کم می کرد تا از اتوبوس عقب بماند. این حالت و بودن این موتور سیکلت ها در نزدیکی زندان قزل حصار بخوبی خودش را نشان می داد .

پیام فدائی: حدوداً چه تعداد از زندانیان را همراه شما از اوین به قزل حصار منتقل کردند؟

پاسخ: همانطور که در پاسخ سنوال قبل گفتم من به همراه تعدادی زندانی بصورت جمعی به قزل حصار منتقل شدم. اگر اتوبوس را ۴۸ صندلی در نظر بگیریم با در نظر گرفتن مامورین و توابعین و با توجه به این که روی بعضی از صندلی ها بجای ۲ نفر، ۳ نفر نشسته بودیم، می توان گفت که حداقل ۴۰ زندانی با این اتوبوس منتقل می شدند.

پیام فدائی: زندانیان در زندان قزل حصار، در ورود به زندان جدید چه برخوردی با شما کردند؟

پاسخ: اتوبوس که وارد زندان قزل حصار شد ما مجبور شدیم دوباره چشم بند بزنیم. ما را به زیر ۸ واحد منتقل کردند و در کنار دیوار با فاصله زیاد از همدیگر نشاناند. تا مدتی فقط صدای تردد و کاغذ به گوش می رسید. بعد از حدود یک ساعت حاج داود رحمانی (برای اولین بار بود صدای او را می شنیدم و بعدها بود که فهمیدم او داود رحمانی است) با لحن لمپنی خود بدین شکل بما خیر مقدم گفت : دوران خوش گذرانی های شما در اوین به سر رسیده. اینجا قزل حصاره ، اینجا یا با ما آید یا بر ما. آگه با ما باشید راحت زندگی می کنید. ولی آگه برما باشید حسا بتان با گرم الکاتیبته .

من متوجه شدم انگار چیزی را تکان می دهند که صدای بهم خوردن قلوه سنگ یا چیزی بدین شکل را تداعی می کرد. از چند نفر سنوالاتی کردند و صدای چک ولگد به همراه ناله بود که بلند شد. بعد از مدتی احساس کردم تعدادی دوروبر من ایستاده اند. همان صدای لاتنی (حاج داود) گفت: "دستت را بکن توی این کیسه". دستم را توی کیسه فرو کردم چیزهایی را که فکر می کردم قلوه سنگه حالا برام مشخص شد. اینها نارنجک بودند . حاج داود پرسید یواش بگو اینا چی هستن؟ گفتم آهنه. یک ضربه خورد تو سرم گفت : منم می دونم آهنه ولی چه آهنی ؟ گفتم من از کجا بدونم چه آهنی به چیزی مثل سنگ ترازو می مونه. هنوز حرفم نموم نشده بود که مشت ولگد از هر طرفی شروع به باریدن کرد . حاج داود اتهامم را پرسید بعد گفت : خب سر راست بگو کافر ، کمونیست ، نجس حالا باید بریم دستو بالمون را آب بکشیم تو یا از اون زرنگا هستی یا خیلی خنگی. اینا نارنجکه فهمیدی ؟ می دونی به چه دردی می خوره ؟ گفتم بله برای جنگ خوبه .

با پوتین ضربه ای به پهلویم کوبید که نفسم بند آمد و در حالی که صداس رابلند کرده بود گفت : بینین چی دارم می گم این گونی نارنجک را نشونتون دادم تا بفهمید اینجا کجاست. آگه فکر کردید یه روزی اون مو بورهای چشم زاع میان شما را نجات می دن کور خونیدید. این نارنجکها برای اون روزه. خیالتون تخت باشه. به اندازه کافی از اینا اینجا هست آگه من آخرین نفر باشم فقط جنازه های تیکه تیکه شده شما از اینجا می ره بیرون .

پیام فدائی: در قزل حصار شما را به کدام قسمت فرستادند؟

پاسخ: بند یک واحد یک.

پیام فدائی: کلا تقسیمات داخلی این زندان چگونه بود و ظرفیت پذیرش چه تعداد زندانی را داشت؟

پاسخ: بند یک واحد یک مختص زندانیان سیاسی چپی بود که از نظر زندانیان سر موضع بودند و بجز توابعین و تعدادی از کسانی که ظاهرآ منفعل بودند کسی نماز نمی خواند. شاید بتوان آن را با سالن ۴ (در سال



محل دفن یکی از انقلابیون گمنام

(۶۱) و سالن ۲ (در سال ۶۲) به بعد زندان اوین مقایسه کرد. البته در بند یک واحد سه هم تعدادی از زندانیان بودند که در این مقطع هم نماز نمی خواندند. اغلب بند ها (در هر دو واحد به زندانیان مجاهد تعلق داشت). این دو واحد به زندانیان سیاسی تعلق داشت و واحد ۲ به زندانیان عادی تعلق داشت . بند یک واحد یک دارای ۲۴ سلول بود که هشت سلول انتهایی دوبرابر (بزرگتر) سلولهای ۱ تا ۱۶ بود. در سلولهای بزرگ حدوداً ۲۸ تا ۴۵ زندانی گنجانده شده بود، و در سلولهای کوچک بین ۱۸ تا ۲۰ نفر. با در نظر گرفتن گنجایش بند که در سلولهای کوچک آتخت سه طبقه برای ۹ نفر و سلولهای بزرگ ۶ تخت سه طبقه برای ۱۸ نفر قرار داشت و مقایسه با تعدادی که در بالا گفتم می توان کمبود جا را ترسیم کرد. البته در مقطعی که من به بند یک واحد یک قزل حصار منتقل شدم می توان گفت تقریباً نزدیک ششصد زندانی در این بند زندانی وجود داشت که در بعضی از مقاطع این تعداد افزایش پیدا نمود. مثلاً با آمدن ۷۵ زندانی از زندانهای کردستان و سپس ۱۱۱ زندانی توده ای، تعداد زندانیان این بند به ۷۰۰ تا ۷۳۰ نفر هم رسید. با مقایسه ظرفیت کلی این بند (۲۸۸ نفر) با افراد موجود می توان کمبود جا را به راحتی محاسبه نمود. یعنی تقریباً در این بند، دو و نیم برابر ظرفیت آن، زندانی جا داده بودند . این از یک بند وازیک واحد. با در نظر گرفتن کل ۲ واحد که هر واحد شامل ۴ بند بزرگ و ۲ بند مجرد که تقریباً نصف بند های بزرگ هستند می توان حدود زندانیان موجود در مقاطع مختلف را برآورد نمود . چون من در بند های دیگر زندان قزل حصار نبودم نمی توانم آمار دقیقی از کل زندانیان در سالهای ۶۲ تا ۶۵ ارائه دهم ولی در مجموع مطمئن هستم که چیزی بیش از ۵۰۰۰ زندانی در دو واحد موجود بوده اند.

پیام فدائی: مسلماً کمبود جا در زندان خود را بیشتر شب، هنگام خوابیدن نشان می داد. زندانیان با این موضوع چگونه برخورد می کردند؟

پاسخ: همانطور که در پاسخ سنوال قبل گفتم کمبود جا یکی از معضلات اصلی ما بود. برای اینکه شمائی کلی به خوانندگان عزیز پیام فدائی ارائه داده باشم در رابطه با یکی از سلولهای بزرگ بند یک واحد یک این موضوع را برای شما توضیح می دهم . درحالت نرمال که بند زندان ۶۰۰ زندانی داشت در هر یک از سلولهای بزرگ، ۲۸ زندانی قرار داشتند. با در نظر گرفتن ۶ تخت ۲ طبقه (۱۸ تخت) ۱۸ نفر روی تخت ها می خوابیدند و ۲۰ نفر دیگر روی زمین. چون تخت ها بصورت L (ال) قرار داشتند تنها می شد از فضای زیر دو تخت در هر طرف استفاده نمود و هر ۴ نفر تقریباً تا کمربا هایشان زیر هر تخت قرار می گرفت و فقط تنه آنها بیرون بود بدین ترتیب در هر طرف ۸ نفر زیر تخت ها می خوابیدند که می شد ۱۶ نفر ۴ نفر الباقی در دوردیف بین سرهای آنها (درست وسط سلول) می خوابیدند.

پیام فدائی: آیا در مدتی که در زندان بودید هیچوقت امکان زندگی کمونی یا مشترک را پیدا کردید؟

پاسخ: تا اواخر دی ماه سال ۶۲ تمام سلولها دارای کمون مشترک بودند که شامل صندوق مشترک و خرید های ضروری می شد. ولی از دی ماه به بعد با حضور توابعین در سلولها (سه توابع برای کنترل روابط و خرید و مصرف) تا حدودی این کمون ها از بین رفت و با بصورت زیر زمینی در آمد. در این زمان هر زندانی باید از تمامی وسایل بصورت شخصی استفاده نماید. هرکس باید روی اجناس خود اسمش را می نوشت و آنها را در کیسه خود قرار می داد، مثلاً قند، پودر لباسشویی، دمیانی، خمیر دندان، آبلیمو، نان و..... . کار بجائی رسیده بود که پودر لباسشویی، قند و دمیانی و نان همه روی هم تلبانی می شد.

پیام فدائی: همین موارد خود به تنهایی نشان می دهد که بدون وجود توابعین، امکان دخالت تا این حد در خصوصی ترین مسایل زندگی زندانی و تحمیل چنان شرایط اختناق آمیز در زندان توسط رژیم وجود نداشت. در آن ابتدا وقتی از زندان اوین به قزل حصار منتقل شدید چه فرقی با اوین احساس کردید؟ در ضمن آیا احساس می کردید که به محیط سخت تری وارد شده اید یا به محیطی با امکانات بیشتر؟

پاسخ: برای من فقط دوری از شعبه بازجویی مهم بود. تحمل شرایط بازجویی از هر چیزی سخت تر بود. در ضمن در ابتدا فکرمی کردم شرایط قزل حصار باید بهتر از اوین باشد. فکر می کردم در آنجا از وجود توابعین رسمی در امان خواهیم بود و انتظار داشتم که شرایط یک زندان برای محکومین را داشته باشیم. بعد از مدت کوتاهی با چنان شرایطی در زندان قزل حصار مواجه شدم که من تمامی سختی های اوین را به شرایط حاکم د ر قزل حصار (حکومت مطلق توابعین) ترجیح می دادم.

پیام فدائی: آیا در قزل حصار هم بساط بازجویی و شکنجه بر قرار بود؟

پاسخ: در قزل حصار از بازجویی رسمی مانند شعبات اوین خبری نبود. ولی شکنجه های اینجا دست کمی از اوین نداشت و از جنبه روحی و روانی شکنجه های به مراتب سخت تر و دراز مدت تری را باید تحمل می کردیم.

پیام فدائی: از صحبت های شما می توان متوجه شد که در سال ۶۲ که شما را به قزل حصار بردند کنترل بندها دست زندانیان نبود. این طور نیست؟

پاسخ: در زمانی که من به قزل حصار منتقل شدم در هیچ قسمتی کنترل بندها در اختیار زندانیان نبود بلکه تیم کامل توابعین بر بندها حکم فرمائی می کردند.

پیام فدائی: شما می دانید که از چه زمانی توابعین ها همه کاره زندان شدند؟

پاسخ: در سال ۶۲ توابعین در زندان قزل حصار همه کاره بندها بودند. ولی دقیقاً نمی دانم آیا قبلاً یعنی در سال های ۶۱ و اوائل ۶۲ هم چنین بود و زندانیان در بندها کنترلی داشته اند یا نه؟

پیام فدائی: تقسیم زندانیان در بند ها به چه صورتی بود، آیا زندانیان را بر اساس موضع سیاسی شان در بند ها تقسیم می کردند؟

پاسخ: زندانیان را بر اساس زندانیان چپ و زندانیان مذهبی تقسیم بندی کرده بودند و زندانیان چپی که نماز می خواندند را هم به بند یک واحد ۳ منتقل می کردند.

پیام فدائی: در مورد اوین هم گفتید که برای مدتها زندانیان چپ را از زندانیان مذهبی جدا کرده بودند. پس این وضع در قزل حصار هم حاکم بود. این طور نیست؟

پاسخ: همانطور که گفتم این تفکیک در قزل حصار هم انجام گرفته بود مگر در مواردی که مثلاً یک زندانی چپ را تنبیهی به بند مذهبی ها ویا بلعکس می فرستادند ویا به بند سلطنت طلبان انتقال می دادند.

(ادامه دارد)

اگر به آمار سلول، زندانیان دیگر اضافه می شدند، در زیر هر تخت ۵ نفر ودر دو ردیف وسط هم ۶ نفر می خوابیدند که جمع افراد موجود در سلول به ۲۴ تا ۲۶ نفر هم می رسید. البته این را باید در نظر گرفت که تعدادی از توابعین که توابعین کرد تازه از کردستان آورده را نیز شامل می شد، در یک مقطع در حسینیه بند هم می خوابیدند.

پیام فدائی: به این ترتیب، کلا در بندی که بودید چند نفر زندانی وجود داشت و در چند اتاق نگهداری می شدند؟

پاسخ: بین ۵۸۰ نفر تا ۷۲۰ نفر زندانی در کل بند بود که در ۲۴ سلول نگهداری می شدیم.

پیام فدائی: آیا در بدو ورود زندانیان را معمولاً به انفرادی می فرستادند و یا به بند های عمومی؟

پاسخ: تا آنجائی که من اطلاع دارم زندان قزل حصار انفرادی (به آن شکلی که در اوین وگوهر دشت موجود بود) نداشت. من خود به یکی از سلولهای در بسته در بند یک واحد یک فرستاده شدم. این بندعمومی نبود و همانطور که گفتم تقریباً مثل سالن ۳ اوین در بسته بود. بااین تفاوت که اینجا بجای درب، دره وجود داشت و می شد رفتن زندانیها به دستشویی و حمام یا زیر هشت را دید.

پیام فدائی: آیا امکان هواخوری و ملاقات داشتید؟

پاسخ: در ابتدا که من به زندان قزل حصار رفتم، امکان ملاقات و هواخوری وجود نداشت. ولی بعداً روزی ۲۰ دقیقه تا نیم ساعت هوا خوری بود، که گاهی قطع می شد. در یک مقطع زمانی نیز یعنی در اوج سرکوبهای حاج داود که از دی ماه ۶۲ تا اواخر بهار ۶۳ طول کشید، چنان این امر (هواخوری) بی نظم ویا با حضور تعداد کثیری توابعین (برای اینکه کنترل کنند کسی با کس دیگری حرف نزند صورت می گرفت) که کسی میل به رفتن به هوا خوری از خود نشان نمی داد.

در رابطه با ملاقات، تقریباً ماهی یکبار از طریق روزنامه ها خانواده ها مطلع می شدند که نوبت ملاقات است. من اولین ملاقاتم را در قزل حصار رفتم.

پیام فدائی: آیا امکان مطالعه داشتید؟ چه روزنامه ها و یا کتاب ها نی در دسترس شما بود؟

پاسخ: تا دی ماه ۶۲ روزنامه های کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی (برای هرسلول یک عدد) قابل خرید بود. بعداً بخاطر اینکه خرید جمعی ممنوع شد فروش روزنامه هم قطع شد. البته نه فقط بخاطر جمعی بودنش بلکه با بردن تعداد جدیدی از زندانیان و گزارشات آنها حاج داود اعلام کرد شما از آگهی تسلیت هم تحلیل بیرون می کشید، از این رو نیازی به خواندن روزنامه ندارید.

کتابهای موجود در آن زمان (۶۲ تا ۶۳) شامل آثار مطهری، قرآن، نهج البلاغه، مفاتیح، کتابهای جلال الدین فارسی، سروش و..... بودند. در دی ماه ۶۲ بجز قرآن و مفاتیح و کتابهای از جوادی آملی و دستغیب و جعفر سبحانی، مکارم شیرازی، الباقی کتابها به سرنوشت روزنامه گرفتار و ممنوع شدند.

پیام فدائی: وضع غذا و بهداری چگونه بود؟ گفتید که در دوره ای خرید جمعی ممنوع شد. به طور کلی امکان خرید از فروشگاه زندان چگونه بود؟

پاسخ: وضع غذا برای من که از اوین رفته بودم در ابتدا بد به نظر نمی رسید. ولی هر چه زمان می گذشت بر وخامت آن افزوده می شد. شرایط طوری شد که همیشه از گرسنگی رنج می بردیم. کمبود نان و کمبود مواد غذایی، ما را وادار می کرد این کمبود را با خرید از فروشگاه زندان که بر اساس لیست اتاق اجناس را می آورد تا حدودی حل کنیم. خالی از لطف نیست که خاطره ای را از توابعین مسئول بند در این رابطه ذکر کنم.

او (حسین قربانی) وقتی لیست تقاضای سلولها به زیر هشت می رسید آنها را کنترل می کرد و تغییراتی را که بنظرش لازم بود در آنها ایجاد می کرد. این تغییرات را خیلی از مواقع از بلند گو هم اعلام می کرد. مثلاً: سلول ۲۴ چرا ۱۰ بسته خرما سفارش داده؟ و بعد در خطاب به توابعین مسئول فروشگاه می گفت: خرما های اتاق ۲۴ را خط بزن بجاش وایتکس بنویس. یا می گفت: سلول ۱۷، هشت تا عسل سفارش داده خط بزن جاش آبلیمو بنویس و..... زمانی که مواد سفارشی به سلول می رسید می دیدی اثری از خرما نیست ولی ۲۰ تا وایتکس باید تحویل می گرفتیم و پولش را می پرداختیم.

دور نیست آن زمان که برچسب تروریست به هر کالایی چسبانده شود!

خالد امین

ستون آزاد

"جنگ" و نگاهی به دیدگاه های اپوزیسیون!

فرشاد بهرنگی

مسئله ملی در ایران، ترکیه، عراق، سوریه و خیلی جاهای دیگر، از جانب فاشیسم مذهبی و شوینیزم به اشکال مختلف مورد بهره برداری سیاسی قرار گرفته است. در کوردستان، آمریکا از این آب گل آلود در جهت حفظ منافع سیاسی و اقتصادی خود در کوه‌های کوردستان به ماهی گیری مشغول است! آمریکا به خوبی دریافته است که از طریق همکاری و حمایت از گروه‌های اپوزیسیون ملی، به هیچکدام از اهداف کوتاه مدت و دراز مدت‌اش نخواهد رسید. در نتیجه‌ی این منطق این بار عالما، عامدا و ترجیحا به حمایت از فاشیسم مذهبی و شوینیزم ملی روی آورده است.

مدتی است که حکومت شوینیست ترکیه با شعار جنگ با تروریسم در کوردستان به ارتکاب جنایاتی غیر قابل وصف مشغول است. از هر گونه وحشیگری و اعدام و بگیر و ببند و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم کوردستان ترکیه ابایی ندارد. هجوم نیروهای نظامی به مناطق دور افتاده کوردستان با تجاوز به زنان و بچه‌ها و ترور و کشتارهای دسته جمعی و چپاول داراییهای ناچیز آنان همراه است. ترور مردم کوردستان در قالب مبارزه با تروریسم انجام میشود. از لابلای اخباری و اطلاعاتی که گاه و بیگاه از منابع غیر رسمی پخش میشود میتوان ادعا کرد که همزمان حکومت‌های ایران، ترکیه، عراق و سوریه علیه خلق کورد و سرکوب هرگونه جنبش ملی و آزادی خواهی در کوردستان به توافقات رسیده و مخفیانه قراردادهایی را امضا کرده‌اند. تمام این قراردادهای توافقات همراه است با موافقت آمریکا و پوشیده شده در برچسب ضد تروریستی. هم اکنون آنطور جلوه میدهند، که آنچه که مشکل اساسی منطقه و حتی دنیا است مشکلی است، به نام پ ک ک. این جریان بهانه‌ای شده است که دولت‌های منطقه (طبعاً با حمایت آمریکا) به سرکوب هر گونه حرکت و خفه کردن هر گونه ندای آزادیخواهی در منطقه اقدام نمایند و هر گونه اقدام آنها از جانب امپریالیسم جهانی نیز مشروعیت پیدا نماید. هر گونه اقدام نظامی، جاسوسی، فریب و حيله، زیر پرچم مبارزه با تروریسم روا میباشند. در خصوص کوردستان چون به زعم آنها پ ک ک گروهی است تروریستی هر کاری که بخواهند میتوانند بکنند و عملاً هم دارند مردم کوردستان را بیشتر از آنچه که هست به خاک سیاه مینشانند.

جریان پ ک ک هر چه هست حاصل شوینیزم حکومت‌های ترکیه است. اگر فرض را بر این بگیریم که با ادعای دولت ترکیه پایانی هست برای نابودی پ ک ک، و روزی خواهد رسید که حکومت‌های ترکیه از عدم وجود پ ک ک خواب خوشی داشته باشند، نباید فراموش کرد که خواست‌های دمکراتیک و ملی ملت کورد به پایان نرسیده و نمیرسد. این به آن مفهوم است که درگیری ملی ملت کورد با دولت‌های مرکزی با نابودی پ ک ک که به هر حال سیاست‌های خود را در پوشش این اهداف پیش می برد به پایان نخواهد رسید.

ادامه در صفحه ۲۰

مدتی است که شاهد بودیم با بالا گرفتن اختلافات جمهوری اسلامی با دولت‌های غربی بر سر "پروژه هسته ای ایران" و طرح دوباره بحث امکان حمله نظامی به ایران از سوی دولت آمریکا، مساله جنگ بار دیگر به سر تیتیر خبرگزاری‌های جهان تبدیل گشت. این امر به طور طبیعی موجب گردید تا خطوط موجود در درون اپوزیسیون رژیم در رابطه با جنگ احتمالی و تاکتیک نیروهای اپوزیسیون ماهیت سیاست‌های جنگ افروزان آمریکا، تقابل با حمله نظامی احتمالی آمریکا و ماهیت رژیم جمهوری اسلامی، شاهد دسته بندیهای جدیدی باشیم.

این دسته بندیها که نمی تواند جدای از ماهیت طبقاتی نیروهایی باشد که با خواستگاه های مختلف به موضعگیری در برابر رویدادهای جاری می پردازند، عمدتاً شامل سه گروه می شوند:

گروه اول آن بخشی از اپوزیسیون رژیم را در بر می گیرد که ضمن محکوم کردن جمهوری اسلامی به خاطر ۲۸ سال حکومت جنایتکارانه اش و برجسته کردن سیاست‌های ضد خلقی آن، بر این باورند حمله نظامی آمریکا به "جمهوری اسلامی" و برچیدن دستگاه رژیم، موجب باز شدن فضای سیاسی جامعه به نفع توده ها و نیروهای ترقی خواه خواهد شد. این بخش از اپوزیسیون با درکهای متفاوت، اما به هر حال، ضمن تأکید بر سیاست‌های ضد مردمی و ضد دمکراتیک رژیم حاکم بدون اینکه حتی ماهیت و زمینه عینی سرکوبی رژیم در طول ۲۸ سال گذشته (و مثلاً وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم و این واقعیت که دیکتاتوری عربان جزء لاینجزای حاکمیت نظام بورژوازی وابسته ایران می باشد) را تحلیل کرده و آنرا نشان دهند، عملاً از تحلیل ماهیت نظامی گری آمریکا و دیگر امپریالیستها و نتایج نمونه های مشابه در افغانستان و عراق، شانه خالی می کنند. این طیف با تحلیلهای سطحی و روبنایی از عملکرد رژیم در طی ۲۸ سال گذشته، و سکوت معنی دارشان در برابر واقعیات غیر قابل انکاری از قبیل اینکه جمهوری اسلامی طی چه زد و بندهای بین المللی ای شکل گرفت، و محصول چه توافقاتی بین کدام قدرتهای امپریالیستی بوده است، و یا اینکه در طی این ۲۸ سال گذشته این رژیم از هیچ کوششی برای تأمین منافع امپریالیستها دریغ نورزیده است، نه تنها عدم توانایی اشان در رابطه با تحلیل وقایع جاری نشان داده اند، بلکه با مسکوت گذاردن اینکه آمریکا این بار برای پاسخ گویی به کدام نیاز "ضد بشری" اش است که عربده های جنگ طلبانه سر داده است، تلاش در متوهم ساختن ذهن توده ها نسبت به ماهیت امپریالیستی و ضد خلقی دولت آمریکا و هم پیمانان نظامی آن دارد.

البته می توان بروز و وسعت یابی چنین بینشی را محصول طولانی شدن حکومت رژیم و یأس و سرخوردگی ناشی از شکستهای پی در پی، و از طرف

ادامه در ۲۲

دور نیست آن زمان که برچسب تروریست ...

از صفحه ۱۹

ستم مضاعفی که بر ملت کورد میرود سالهاست که به یک خواست نا مشروع سرمایه‌داری جهانی، فاشیسم مذهبی و شوینیزم منطقه تبدیل شده است. سرمایه می‌طلبد که این ملت بیشتر از قبل به زیر بندهای بردگی کشیده شوند. از آنها به هر شکلی در جهت منافع اقتصادی و خواسته‌های سرمایه‌داری جهانی بهره‌کشی شود. بنا بر این درگیری نه تنها به وجود پک ک و وابسته نیست و با از بین رفتن پک ک از میان نمی‌رود، بلکه در شکلی بسیار متفاوت از قبل و در میدان مبارزه‌ای تازه و نوین بی شک باز تولید خواهد شد.

روشنتر بگویم: اگر تا دیروز احزاب ناسیونالیست و حکومت‌های مرکزی می‌توانستند خواسته‌های خلق کورد را با رقمی در حدود ۲۱ به نمایش بگذارند و بر سر آن مذاکره کنند امروز این خواسته‌ها دیگر به شمار نمی‌آید! اگر دیروز خواست مردم کوردستان داشتن حق زبان بود امروز این خواست اولویت خود را از دست داده است. خواست خروج آمریکا از کوردستان دارد در رأس خواسته‌ها قرار می‌گیرد. و به خواسته‌های ملی خواسته‌های سوسیالیستی اضافه شده است. امروز کارگران کوردستان در کنار مسئله ملیشان برای کاهش ساعت کار نیز می‌جنگند. امروز زنان کوردستان شانه به شانه کارگران علیه نظام و سیستم مرد سالاری مبارزه می‌کنند و دست به افشای سیستم کهنه و فرسوده مزبور می‌زنند و خواهان داشتن حق تشکل خود هستند. اگر تا دیروز حق خود مختاری عبارت بود از برخورداری از زبان و پاره‌ای مسایل ملی ولو زیر چادر بیابان گردی، امروز مسئله مسکن، بهداشت، آب و برق و کلا رفاه اجتماعی بخش عمده خواسته‌های بر حق مردم است. آنها حق برخورداری از زبان را با برآورده شدن این خواسته‌ها معنی می‌کنند.

توده‌های زحمتکش کوردستان طی این چند سال اخیر در بودن دولت کوردی (حکومت هریم) به تجربیات تازه‌ای رسیده‌اند. آنها در این مدت تجربه کردند که حقوق پیش پا افتاده آنها همان گونه که در زمان حکومت بعث و صدام حسین پای مال می‌شد امروز توسط افراد خودی، کسانی که مورد اطمینان همین توده‌های زحمتکش بودند و در پناه همین اعتماد ملی اکنون در صدر حکومت نشسته‌اند دارد بدتر از پیش پامال می‌شود.

در چند سال گذشته بسیاری از کارخانه‌های محلی بسته شده‌اند. بر روی کارگران سیمان تاسلوچه تیر اندازی کردند. حقوق عقب افتاده کارگران کارخانه سیگار جمهوری که بسته شده است همچنان پرداخت نشده است. مسئله زن در کوردستان بیشتر از هر زمان بغرنج تر میشود و روزی نیست که در کوردستان زنی قربانی تعصبات قبیله‌ای و عشیره‌ای و سیستم مرد سالاری نشود. از جانب ارتجاع تابستان گذشته دستجات اوباش و لمپن‌های فاشیسم اسلامی به تشکلات زنان حمله کرده و خسارتی را به محله‌هایی که زنان در آن اجتماع میکردند وارد نمودند.

سطح بالای بیکاری و رشد روز افزون آن، عدم تکیه بر تولید مایحتاج عمومی، توده‌های زحمتکش را به پولی که از جانب UN و سایر سازمانهای خیریه بین‌المللی به مردم پرداخت میشود وابسته نموده‌است. همین امر باعث گشته است که زحمتکشان به مواد مخدر، کارهای زیان بخش مانند قاچاق، دزدی و غیره روی آورده‌اند.

امروز مردم کوردستان به چشم خود می‌بینند که کوردستان چگونه لانه رشوه و رشوه‌خواری شده است. امر بحث رشوه و فساد مالی ۴۰٪ از صفحات روزنامه‌ها را به خود اختصاص داده است. فساد مالی در کوردستان دیگر لوکالی (منطقه‌ای) نیست بلکه بین‌المللی شده است. تعویض دلار به پوند، به ریال، به دنیار قدیم و جدید، گم شدن گونی گونی دلارهای آمریکاری در کوردستان، قاچاق حتی نمک و شکر، ماشین بدون سند کوردستان را به صورت بازاری بین‌المللی در آورده است. تا جاییکه یکماه پیش روزنامه‌های رسمی دولت کوردی و دولت عراق گزارشاتمی مفصل از دزدی نفت خام منتشر کردند. توده‌های زحمتکش کارگران و زنان کوردستان خود شاهد همه این مسایل خانه خراب کن جدید هستند. با تمام این تفصیلات است که می‌توان ادعا کرد، که دیگر خطر اصلی برای سرمایه‌داری جهانی و منطقه‌ای کارگران و زنان و زحمتکشان شهر و روستا هستند نه احزاب ناسیونالیست.

از طرف دیگر نباید نادیده گرفت که به علت وضعیت جدید ارتباطات، تلویزیون، ماهواره، انترنت و رفت و آمد کوردهایی که ساکن اروپا و آمریکا هستند سطح دانش و فهم اجتماعی مردم بالا رفته است. خواسته‌های مردم دیگر در چهار چوب یک سری خواست ملی نمی‌گنجد.

آیا اینها کافی نیست که بگویم با از بین رفتن صدها گروه کوچک و بزرگ مانند پک ک مبارزه خلق کورد در ابعاد وسیعتر و تازه‌تری خود را به نمایش می‌گذارد. اعمال ستمگرانه و استثمارگرانه‌ای که از جانب حکومت‌های منطقه بر این مردم میرود شامل خشونت‌های استثمار بین کار و کارگر نیز میشود. کارگر کورد به عنوان یک انسان ضد سرمایه خواسته‌های نوینی را به خواسته‌های ملیش می‌افزاید و همین از نو جریانات تازه و مبارزی را می‌سازد. این جریانات هر چه که باشند به طور یقین جهت حمله را از دو جهت و زاویه سازماندهی خواهند نمود. اول با شعار مرگ بر امپریالیسم و دوم با شعار مرگ بر رژیم مستبد حاکم. خنده آور و بچه‌گانه به نظر می‌رسد اگر نتیجه مرگ پک ک را پایان مبارزه مردم کوردستان بدانیم، چیزی که سران شوینیزم ترکیه مطرح میکنند. پایان درگیریها (چه مسلحانه و تهاجمی و چه مسالمت آمیز و تدافعی) جاری هرگز به معنای نابودی مطالبات خلق کرد و جنبش آزادیخواهانه این خلق که آنان دیگر به خواسته‌های سوسیالیستی آنها گره خورده نیست و نخواهد بود.

با تحقق خواسته‌های دمکراتیک، ملی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است که درگیریها به پایان میرسند. در جامعه‌ای (مهم نیست که کوردی و یا غیر کوردی باشد) که آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب سیاسی، وجود ندارد. در جامعه‌ای که زنان از حقوق برابر بر خوردار نیستند و نمیتوانند تشکلهای خود را داشته باشند و از آزادی حق پوشش، طلاق، و حضانت فرزند محروم هستند، در جامعه‌ای که قوانین مدنی آن بر مبنای قانون قصاص تنظیم شده است. در جامعه‌ای که اکثریت مردم آن بیکارند. در جامعه‌ای که نیروهای نظامی خارجی با زور و تهدید آن را اشغال کرده‌اند، چه پک ک باشد یا نه باشد مبارزه وجود دارد و پایانی برای آن متصور نیست، مگر در جامعه‌ای که همه این خواسته‌ها تحقق پیدا کرده باشد.

با توجه به ماهیت سرمایه‌داری جهانی و سیستم امپریالیستی آن، تحقق این خواسته‌های در زیر سلطه این زالو صفتان، امکان پذیر نیست. در چنین شرایطی بوش و اوردگان‌های آینده باز گروه‌های تازه به دوران رسیده مبارز و حق طلب را با هر گونه خواست سیاسی اجتماعی و اقتصادی، و با هر مبداء و مکتب فکری چه مسلح و چه غیر مسلح تروریست خواهند خواند. حاصل چنین سلطه‌های ساختن پک ک‌ها از انواع دیگری خواهد بود. نیروها و جریانات انقلابی (طبعاً نه از نوع پک ک) به حیات خود ادامه خواهند داد. اگر غیر از این باشد، حتماً یک پای تاریخ میلنگد و یا جامعه

بشریت حتما به قهقرا رفته است. تا ستم باشد ستمدیده هم هست. تا تحت ستم باشد مبارزه علیه ستم هم هست. مهم نیست که سرمایه‌داران و سیستم‌هایشان آن را جنبش حق طلبانه بخوانند یا تروریزم. این هم هیچ گونه ربطی به پ ک ک ندارد.

این مطلب اما برای هر کسی روشن است که در دنیای امروز، دنیای که میلیون‌ها مردم علیه جنگ، علیه تجاوزات امپریالیست‌ها به کشورهای دیگر، علیه بیکاری و فقر به خیابان میریزند، جنگ بین مردم و فاشیزم مذهبی، جنگ بین شوینیزم و خلفهای تحت ستم، در دو جبهه‌ی کاملا متمایز از هم جریان دارد. در جبهه اول کارگران، زنان و زحمتکشان و مردم تحت رنج و ستم و انقلابیون مارکسیست هستند. و در جبهه دوم حکومت‌های ضد مردمی، نوکران و جیره خواران سرمایه‌داری جهانی قرار دارند. پس دیگر گذشته است آن دورانی که جنگ فاشیزم را با فاشیزم و شوینیزم را با شوینیزم به نمایش گذاشتن. امروز جنگ، طرفین مشخص خود را دارد. امپریالیسم جهانی و تمام اعوان و انصارش در تمام دنیا یک طرف جنگ هستند. اما طرف دیگر کارگران، زنان، زحمتکشان شهر و روستا، آزادیخواهان، انقلابیون مارکسیست هستند.

امروز کارگران، زنان، زحمتکشان، خلفهای تحت ستم با تمام هستی خود به میدان مبارزه میروند. آنان و خلفهای تحت ستم مضاعف، مخالف هر گونه جنگ و خون ریزی هستند. آنها در مقابل تجاوز مسلحانه، کشتار وحشیانه، چپاول و غارت اموالشان توسط امپریالیست‌ها آگاهانه دست به انواع اسلحه می‌برند. شعار صلح، آزادی و برابری، جنگ هرگز، و انواع شعارهای سوسیالیستی و انسانی سلاحهای نوین زحمتکشان هستند. اما، و اگر لازم باشد نارنجک و مسلسل را نیز به کار خواهند گرفت. زنان، کارگران، زحمتکشان، انقلابیون مارکسیست هیچگاه جنگ طلب و جنگ افروز نبوده و نیستند. این دشمنان آنان هستند که جنگ را بر آنها تحمیل میکنند. تمام عملیات تهاجمی آنها اما همراه است با افشای امپریالیستها و دولتهای سرمایه‌داری جهانی و فاشیزم مذهبی و جنگ و استثمار. آنها آگاهانه سعی دارند تا در دام ترفندهای بوش و امثالهم نیفتند. این آگاهی این امکان را فراهم آورده است تا دیگر امپریالیستها به سادگی نتوانند به هر جریانی بگویند تروریست. امروز ما میدانیم که آمریکا در حمایت از فاشیزم و شوینیزم در منطقه علنا وارد میدان شده است. ترفندها، حيله گریها و دو رویهای آنها بر همه گان آشکارا است. مدتی پیش از این ترکیه اعلام کرد که آمریکا امکانات مالی و تجهیزاتی فراوانی در اختیار پ ک ک گذاشته است. (همه میدانیم که این درست بود. همه دولتهای و احزاب سیاسی منطقه و حتی در خود آمریکا روی آن بحث شد.) آمریکا در آن شرایط امکاناتی را برای اهدافی معین و کوتاه مدت در اختیار پ ک ک گذاشت. این اهداف معین بیشتر مربوط می‌شد به ایران. برای همین بخش ایرانی پ ک ک یعنی پژاک از این امکانات بیشتر بر خوردار گشت. اما آمریکا چه به این اهداف رسیده باشد یا نه بعد از مدتی به پ ک ک پشت کرد و اعلام کرد که آنها تروریست هستند. جالب این بود که وزیر امور خارجه آمریکا پ ک ک را دشمن آمریکا به حساب آورد.

بعد از اینکه پارلمان ترکیه لشکر کشی به کوردستان را تصویب کرد. هیئت‌های رسمی از طرف دولتهای ترکیه و عراق همدیگر را دیدند. این نشست‌ها البته نشستهای بود که رسماً اعلام می‌شد و اما چندین نشست غیر رسمی و غیر علنی هم گویا در جریان بوده است تا توافق کامل بر سر بمب باران مناطق قنبدیل که جزو خاک عراق است انجام شود.

نگرانی برخی از پارلمان‌تاریست‌های کوردستان عراق، شخصیت‌های سیاسی منفرد، محافل سیاسی کوردستان عراق، در راستای منافع ملت کورد نبود. آنها به وضوح اعلام کردند که نتیجه تهاجم و تجاوز ارتش ترکیه و بمب باران روستاهای کوردستان عراق موجودیت دولت کوردی را به خطر می‌اندازد. آنها اعلام کردند که مرگ پ ک ک در شرایطی که دولت کوردی از توانمندیهای لازم برای امنیت کوردستان بر خوردار نیست مرگ حتمی آنها نیز خواهد بود. آنها رسماً اعلام کردند که مرگ پ ک ک هیچ نفعی برای آمریکا، ترکیه و عراق ندارد. آنها اعلام کردند که با نبود پ ک ک، مناطق صعب‌العبور قنبدیل لانه و پناه گاه‌های خطرناکی برای جریانات فاشیستی اسلامی خواهد بود. نچيروان بارزانی به صراحت اعلام کرد که وجود پ ک ک را به نیروهای مسلح طرفدار طالبان و بن لادن ترجیح میدهد.

هر چند هنوز تجاوز نظامی ترکیه ادامه دارد! اما با این هشدارها، از جانب خودیها به آمریکا و ترکیه، و نشست و توافق سه نیروی عمده در دولت عراق، اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کوردستان عراق و حزب اسلامی عراق، سطح و اندازه این تهاجمات نظامی کمتر شده است. چرا؟ زیرا آمریکا آبرو باخته تر از آن است که بار دیگر از دسته‌جات آدمکش بن لادن (اما این بار در کوردستان) حمایت کند. این کاملاً یک نظر

درست بود که دسته‌جات انصارالاسلام پشت کوه‌های زاگروس مثل لاشخور کمین کرده تا از جنازه گریلاهای پ ک ک و پژاک تغذیه کنند. چیزی که فاشیزم اسلامی ایران را زیاد از حد خشنود می‌کرد.

از همان ابتدا معلوم بود که تمامی این پروژه تهاجم و تجاوز آشکار به کوردستان ترکیه و عراق، در نشست بوش و اوردگان طرح ریزی شده است. سپس به اطلاع مقامات کوردستان و جلال طالبانی و دولت عراق رسید. هوشیار زیباری وزیر خارجه عراق که وابسته به حزب دمکرات کوردستان عراق است رسماً پ ک ک را گروهی تروریستی قلم داد کرد. جلال طالبانی یکی به نعل و دوتا به میخ به پ ک ک اعلام کرد که عراق را تخلیه کنند و راه مذاکره را در پیش بگیرند.

پلیس دولت لوکال کوردی در آن روزها که گروه‌های از کارگران و زحمتکشان، کسبه، و دانشجویان تظاهراتی علیه تجاوز ترکیه به خاک کوردستان را تهیه و تدارک دیده بودند علیه مردم اطلاعیه صادر کرد و حتی عده‌ای از دانشجویان را بازداشت کردند. تمام اینها اعلام موافقت مسئولین کوردستان و عراق و صدور جواز تجاوز و بمب باران روستاهای عراق برای ترکیه بود.

آمریکا در باتلاق جنگ با عراق گیر کرده است. او میخواهد به شیوه‌ای خود را توسط نیروها و دولتهای منطقه از این بن بست رها کند. اگر دولت ترکیه همین امروز تجاوز به مناطق کوردستان را متوقف کند. اگر حتی با پ ک ک وارد مذاکره شود، آمریکا به خواست خود رسیده است و آن اینکه هر زمان که بخواهد ترکیه را مانند ابزار برای سرکوب هرگونه حرکت آزادیخواهانه و حق طلبانه به کار می‌گیرد. در مورد ایران هم دقیقاً به همین نتیجه رسیده است. مذاکرات محرمانه آمریکا و ایران را اسرائیلیها افشا میکنند و نگرانی خودشان را از آن پنهان نمیکنند. خامنه‌ای با یک شرط ساده در آشتی با آمریکا پیش قدم میشود. قایقهای ایرانی موردی برای رد گم کردن و تقویت دولت ایران از جانب آمریکا است. (که گویا یک شوخی بوده است) سکوت آمریکا در مورد حملات ایران به روستاهای کوردستان عراق و گشت انصار الاسلام در کوردستان. همه اینها راه‌های نجات آمریکا توسط دولتهای منطقه است.

از جانب دیگر شعارها و برخورد سیاسی دولت کوردستان عراق و پارلمان کوردی نشانگر حمایت همه جانبه از آمریکا است. آنها در خوش خیالی و خوش باوری که آمریکا یک دولت کوردی مستقلی را با تمام تعریفهای یک دولت نورمال و مرسوم در عرف

"جنگ" و نگاهی به دیدگاه های اپوزیسیون...

از صفحه ۱۹

زمینه فشار اقتصادی به توده ها، عدم رعایت قانون، نقض پی در پی حقوق بشر و عدم رعایت آزادیهای دموکراتیک وارد می داند، اما، با تأکید بر نتایج فجیع حاصله از حمله نظامی غرب برای توده ها می کوشد نظر نادرستی که حاضر است به بقای همین رژیم تن در دهد، در انتظار و افکار عمومی جا بیاندازد. انگار که تنوری بین "بد و بدتر" بار دیگر اما به شکلی دیگر جلوه گر شده است. این طیف با آن که در امر برجسته نمودن سیاستهای اقتصادی و ماهیت نظامی گری امپریالیستها خصوصاً امپریالیسم آمریکا، حاضر است کتابها بنویسد، اما به مانند گروه اول، حاضر نیستند تا

دیگر به عدم درک تاریخی اش از مقوله استعمار نو و وابستگی نظامهای تحت سلطه نسبت داد. بخشی از این طیف که برای بدست گرفتن قدرت سیاسی پی در پی به توده ها و عده می داد که در آینده ای نزدیک کار رژیم تمام شده است و آنها - به جای توده ها - رژیم را برایشان سرنگون خواهند کرد و حتی در همین راستا برای سرنگونی رژیم زمانبندی نیز می کردند، حال برای رهائی خودشان از وضعیت بن بست که دچارش شده اند، می خواهند امر سرنگونی رژیم، توسط خود ارباب یعنی امپریالیسم آمریکا صورت پذیرد. این طیف در کلیت خود جدای از تظاهر به دموکراسی خواهی و "اعتقادشان" به "نظام مردم سالارانه"، وقتی سرنوشت خود را با قدرت آمریکا گره بزند چاره ای ندارد که در تحلیلش نسبت به جریانات دیگر اپوزیسیون آنچنان مرزها را به هم ریخته و مخدوش سازد که همه مخالفین سیاسی اشان در رابطه با حمله احتمالی آمریکا و دیگر مرتجعین غربی به ایران را با یک چوب رانده و همه را "مزدور" و "نوکر" جمهوری اسلامی بخوانند! و

این تصور غیر واقعی را در تبلیغات خود دامن می زنند که همه مخالفین سیاسی آنها تحت پوشش مخالفت با حمله نظامی آمریکا، خواهان استمرار حکومت جمهوری اسلامی می باشند.

مدافعان این بینش قبل از هر چیز چشم بروی واقعیات می بندند و می کوشند تا ذهن توده های تحت ستم را نیز در این زمینه به کجراه ببرند. واقعیت حمله نظامی غرب به سرکردگی آمریکا به عراق و افغانستان عملاً نشان داد که وعده "دموکراسی" از سوی آنان دروغ بی شرمانه ای بیش نیست و شاهد بودیم و هستیم که چه بر سر خلقهای ساکن هر دو کشور آورده اند. بنابر این چشم بستن بر روی واقعیتهای موجود، جز تف کردن به روی حقیقت، جز تائید ظلم و ستمی که بر توده های ساکن این کشورها می رود و جز تبدیل شدن به بلندگوی تبلیغاتی بی جیره و مواجب برای امپریالیستهاحاصلی برای این طیف ندارد.

گروه دوم ضمن اینکه حمله نظامی آمریکا به ایران را محکوم می کند، بیشتر بر ماهیت تجاوزکارانه سیاستهای امپریالیسم تکیه کرده و عماداً ماهیت جنایتکارانه جمهوری اسلامی را به فراموشی می سپارند. و خواهان آند تا "همه نیروهای وطن پرست و مردم دوست"، "تصورات واهی را کنار گذاشته" و "یک صدا در برابر جنگ و در برابر همه ی کسانی که برای ماجراجویی های نظامی رجزخوانی می کنند، ایستادگی کنند". این طیف که نسبت به طیف قبلی مجموعه وسیع تری را در بر می گیرد، ضمن تکیه بر احساسات "وطن پرستی" و عرق "ملی" توده ها - بخشی از این طیف تا به آنجا پیش می رود که زیر پوشش خطر "تجزیه" ایران - طی قلم فرساینهائی که به درستی در مزمت حمله نظامی آمریکا به ایران می کنند، خود نفس حمله به ایران را دلیلی بر "ملی" بودن و یا غیر وابسته بودن رژیم حاکم قلمداد می کنند. این طیف گرچه انتقاداتی را به رژیم در

دور نیست آن زمان که برچسب تروریست ... از صفحه ۲۱

بین الملل را مورد حمایت قرار میدهد تن به هر نوکری و مزدوری و سرکوب تودهای زحمتکش و رنجبران داده و خواهند داد. کما اینکه در مورد مسئله تجاوز ترکیه عواملی در درون پارلمان از قبل به ترکیه رفته و در رابطه با حمله ترکیه به این کشور چراغ سبز داده بودند.

نتیجه

آنچه که ضرورت مبرم پیدا کرده است، یک بازبینی و آینده نگری است از جانب گروه های انقلابی. مطلب بر سر نجات پ ک ک (هر چه که هست) از اینکه تروریست هست یا نه، نیست. بلکه افشای این گونه تاکتیکها است که امپریالیزم، فاشیسم و شوونیسم طرح ریزی کرده اند. سیاست مبارزه با تروریسم تمام راه های مبارزه بر روی کارگران، زنان، ملتها و جریانات اجتماعی و اقلیتهای مذهبی را خواهد بست. نا دیده گرفتن اینکه در آینده در این میان جریانات انقلابی کمونیستی و جریانات واقعا ملی اگر هشیار نباشند بیشترین ضربه را خواهند دید یک اشتباه فاحش تاریخی خواهد بود.

امروز اگر پ ک ک و پژاک به علت گرفتن پول و امکانات از آمریکا مورد نفرت خاص و عام شده اند، (ترفندی که سازمانهای جاسوسی امپریالیستی در حال اجرای آن بر روی جریانات دیگری نیز هستند) چه بسا فردا هر فردی که بگوید زنده باد آزادی، هر کسی که کاپیتال مارکس را زیر بغل داشته باشد، هر کسی که بگوید بالای چشم رژیم اسلامی ایران، رژیم ترکیه، صهیونیستهای اسرائیلی، ووو ابرو است با بر چسب تروریست خفه شود.

در مرحله اول برای انقلابیون خصوصاً مارکسیستهای انقلابی یک هوشیاری و زیرکی لازم است تا در سطح جهانی با پروژه ("به اصطلاح مبارزه با تروریسم") بوش-سیا-موساد-میت-و ساواما و سپاه پاسداران مقابله و آن را خنثی کنند. کاری که باید همه جانبه روی آن کار کرد و بیشترین نیرو را به آن اختصاص داد. باید به تمامی جهانیان فهماند که ترور چیست و تروریست کی است. باید به همه دنیا فهماند که میان مبارزه برای آزادی، دموکراسی کارگری، و سوسیالیسم، با تروریسم فرقی هست مانند فرق میان زمین و آسمان. باید به همه گفت که این دولتهای منطقه و آمریکا هستند که باید به عنوان تروریست محاکمه شوند.

در مرحله دوم، ضرورت مبرم دارد آن گروهها و نیروهای که به شکلی رسمی و علنی و بعضیها مخفیانه و در خفا با امپریالیستها زد و بندهای دارند قبل از اینکه آمریکا آنها را مانند پ ک ک و پژاک تروریست بخواند، از امپریالیستها دوری کرده و در دام حيله و نیرنگهای آنها نیفتند. و اگر به هر عنوان و با هر نامی، برای هر گونه "پروژه ای" از امپریالیستها پول و امکاناتی را دریافت کرده اند آن را اعلام، از خود انتقاد و در مورد این گونه پروژهها افشاگری نمایند.

مرگ بر امپریالیسم جهانی، تروریست بین المللی

مرگ بر رژیمهای تروریست منطقه (جمهوری اسلامی و حکومت ترکیه)

کلامی درباره وابستگی و تحت سلطگی نظامهایی که به هر حال در جهان وجود داشته و از برکت این نظامها است که امپریالیسم، صد ها میلیون تن از کارگران و توده های تحت ستم دنیا را در قید بند و استثمار نگه داشته و حیات آنها را به نابودی کشانده چیزی بگویند و یا بنویسند. اتفاقاً سکوت آنها در مزمت نکردن و نشکافتن ماهیت جمهوری اسلامی به عنوان رژیم وابسته و تحت سلطه که حیات و استمرارش را مدیون اربابان امپریالیستش است، به مستمسکی برای گروه اول تبدیل شده که با استناد به این گروه، همه را با یک چوب برانند. در عین حال درد مشترک این دوگروه، یعنی عدم درک ماهیت وابسته رژیم موجب می گردد تا این گروه دوم نیز بسان اولی ها، از تحلیل درست ماهیت نظامی گری امپریالیسم و یار وفادارش در ایران یعنی جمهوری اسلامی باز بماند.

این گروه نیز به مانند گروه اول همه مخالفین سیاسی اش که نقش جمهوری اسلامی را به عنوان نظامی سرکوبگر و دیکتاتور مطرح کرده و خواهان سرنگونی این رژیم می باشند را "ایادی اجنبی" و "بیگانه پرست" و ... معرفی می کنند و در تبلیغات خود به دروغ و عامدانه همه مخالفین جمهوری اسلامی را این گونه به توده ها جلوه می دهد که اپوزسیون سرنگونی طلب از مساله فاجعه جنگ فقط خواهان منافع گروهی خود بوده و تنها به دست یابی قدرت سیاسی در جهت تأمین منافع خود فکر می کند. و بدین منظور مخالفین به حق جمهوری اسلامی را با مخالفین سیاسی صدام حسین مقایسه نموده و اینطور جلوه می دهند که جریانات سرنگونی طلب نیز می خواهند از قیل حمله نظامی آمریکا به ایران، نظیر دارو دسته های ضد خلقی و سازشکار در عراق به "نان و نوانی" برسند.

اما، جدا از تفاوتهایی که این دو گروه با هم دارند، در چند نکته نیز با همدیگر مشترکند. اول اینکه هر دو گروه در "تحلیل" هایشان خود را حامی منافع مردم جا می زنند. هر دو گروه عملاً مبارزات توده ها و نقش آنها در به دست گرفتن سرنوشت خویش انکار می کنند. و هر دو گروه درک روشن و جامعی از مقوله وابستگی ندارند.

گروه سوم

"پروژه هسته ای ایران" از سوی امپریالیسم آمریکا تبدیل به مستمسکی گشت تا به بهانه مخالفت جونی با گسترش سلاح اتمی، به تقویت برتری سیاسی، اقتصادی و نظامی خود به ضرر دیگر رقبا در منطقه بپردازد. و بر همین اساس بود که چریکهای فدایی خلق به عنوان بخشی از این طیف وسیع، از همان ابتدای این بحران با تاکید بر ماهیت ضد خلقی امپریالیستها و جمهوری اسلامی اعلام کرده اند، مساله "پرونده هسته ای" جمهوری اسلامی و تبلیغات فریبکارانه جاری در این رابطه، تنها یک پوشش برای پیشبرد سیاست های سلطه جویانه بسیار عظیمی ست که دول امپریالیستی و در رأس آنها آمریکا برای توسعه سلطه خویش در سطح بین المللی و منطقه تعقیب می کنند. و تاکید نمودند که مساله "بحران هسته ای" رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به هر شیوه ای که حل شود (یا مانند نمونه لیبی بدون جنگ و یا مانند نمونه عراق) هیچ یک از خواستها و منافع برحق توده های تحت ستم ما بر آورده نشده و مردم ایران باید شعار "مرگ برجنگ امپریالیستی، نابود باد رژیم جمهوری اسلامی و زنده باد انقلاب" را سر دهند.

با چنین درکی است که گروه سوم، ضمن تحلیل مشخص از وضعیت اقتصادی و سیاسی رژیم حاکم، و توضیح نقش امپریالیستها در چگونگی شکل گیری "جمهوری اسلامی"، و حمایت و حفظ این رژیم در جهت پیشبرد سیاستهای جنگ طلبانه و اقتصادی خود در منطقه در طی ۲۸ سال گذشته، نتیجه می گیرند که توده ها برای خلاصی از جهنمی که در آن زندگی می کنند، تنها یک انتخاب دارند. و آن مبارزه با امپریالیسم از طریق مبارزه با نظام سرمایه داری وابسته و رژیم نگهبان آن یعنی جمهوری اسلامی است. باید تاکید کرد که در تحولات جاری، نه، باید به ماهیت تجاوزکارانه حمله نظامی آمریکا متوجه بود، و نه باید نقش جمهوری اسلامی به مثابه رژیم که جاده صاف کن سیاستهای امپریالیستها در منطقه است را نادیده گرفت. این هر دو با ظاهری ظاهراً متفاوت، اما، اعضای یک مجموعه واحد می باشند که تمام هم و غمشان تأمین منافع، حفظ و گسترش نظام امپریالیستی به قیمت پایمال نمودن حقوق توده ها و سرکوب آنهاست، میباشد. اما در همین جا باید به این نکته اشاره نمود که هیچگاه امپریالیستها منافع خود را با منافع نوکران خود گره نمی زنند و

هرگاه برای حفظ خود لازم به فدا کردن نوکر شود بدون ذره ای تشویش نوکر را به هر شکلی خود لازم بدانند و سیاستشان ایجاب نماید، فدا خواهند کرد. کودتا علیه "نوری یگا"، "اخراج شاه از صحنه سیاسی"، "اعدام صدام حسین" و کودتاهای پی در پی در کشورهای آمریکای لاتین تنها نمونه هایی از این دست می باشند. تجربیات تاریخی نشان می دهند هنگامی که منافع امپریالیسم ایجاب کند، با فدا کردن سگ زنجیریشان، تضاد موجود را به نفع خود حل می کند. این تجربه تاریخی که امپریالیستها منافع خود را با منافع رژیمهای تحت سلطه خودشان گره نمی زنند، مصداق بارز و توضیح واضح رابطه ارباب و مزدور می باشد. در همین جا باید اشاره کرد که این درست است سگان زنجیری نمی خواهند دارای سرنوشتی شوند که صدام حسین دچارش شد، به همین خاطر تلاش دارند تا ضمن حفظ فوائد بازی، امپریالیستها را از عواقب کارشان بترسانند و آنها را از تصمیم هایشان برحذر دارند. همانطور که شاه مزدور نیز برای ترساندن اربابان، می گفت که اگر او نباشد ایران تبدیل به "ایرانستان" می شود. واقعیت این است که همیشه این نوکران هستند که در صفحه شطرنج حوادث کیش و مات اربابان می شوند.

آنچه که مسلم است و تاریخ نیز صحت آن را نشان داده است، نظامهای ضد مردمی از اتحاد و یکپارچگی توده ها وحشت دارند. آنچه که آنها را مجبور می کند تا درباره تصمیماتشان چند بار فکر کنند، همانا ترس آنها در عزم توده ها برای به دست گرفتن سرنوشتشان است. اگر آنها ذره ای حس کنند که به خاطر پیاده کردن نقشه های شومشان احتمال دارد فضایی ایجاد شود که در آن فضا، توده ها و پیشاهنگانها بتوانند به نفع خود از فضای بوجود آمده استفاده کرده و منافع آنها را برای همیشه به خطر اندازند، مطمئناً به وضعیت موجود قانع بوده و برای زیاده خواهی های خود منتظر زمان خواهند نشست. سرکوب توده ها و کشتار بهترین فرزندان خلق اتفاقاً در جهت حفظ و تأمین منافع امپریالیستها بود که صورت گرفت و می گیرد. سرکوب توده های مبارز ما، خدمتی بود که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در جهت حفظ خود و تأمین سیاستهای امپریالیسم و هموار نمودن آن سیاستها انجام داد و می دهد. نباید بار دیگر این اشتباه تاریخی که بعضی از نیروهای اپورتونیست مرتکب می شوند و نقشی مستقل برای رژیمهای وابسته قائل می گردند تکرار شود. نتیجه اینگونه تحلیل ها هر چه باشد، هموارگر استمرار سلطه وحشیانه امپریالیسم بر گرده

گزارشی از تظاهرات لندن در دفاع از جان

دانشجویان اسیر

در چنگال جمهوری اسلامی!

اسلامی از
تماسی
ایرانیان
مبارز و
مترقی
خواستنه
بودند تا در

افشای چهره ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی در افکار عمومی سخنانی به زبان انگلیسی در توضیح جنایات جمهوری اسلامی در حق کارگران و دانشجویان و خلقهای تحت ستم ایران و سکوت بیشرمانه بلندگوهای تبلیغاتی بورژوازی نظیر بی بی سی در انعکاس این جنایات ایراد شد.

دفاع از جان دانشجویان دستگیر شده در این حرکت شرکت کنند. در حمایت از فراخوان

بعد از ظهر ۲۲ دسامبر، تظاهرات بزرگی در اعتراض به دستگیری ده ها تن از فعالین دانشجویی که در هفته های اخیر توسط مزدوران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در دانشگاه ها دستگیر و زندانی شده اند در شهر لندن برگزار شد. در این تظاهرات فعالین سازمان های سیاسی مختلف و تعدادی از فعالین سیاسی منفرد شرکت نمودند. تظاهرات در قسمت جلوی ساختمان بی بی سی در یکی از شلوغ ترین نقاط شهر برگزار شد و هر یک از نیروها که با انتشار فراخوان جداگانه خود به



صدای حق طلبانه توده های تحت ستم و بویژه دانشجویان اسیر در چنگال رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بود که با استقبال وسیع ایرانیان مبارز شهر لندن برگزار شد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن

۱ دی ۱۳۸۶ - ۲۲ دسامبر ۲۰۰۷

تظاهر کنندگان با سر دادن فریادهای "مرگ بر جمهوری اسلامی" به زبانهای انگلیسی و فارسی، شعار می دادند: "تمامی دانشجویان زندانی باید آزاد شوند"، "از جنبش دانشجویی در ایران دفاع کنید"، "از جنبش کارگری در ایران دفاع کنید و فعالین کارگری زندانی، باید فوراً آزاد شوند"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "سرکوب و سنگسار زنان باید متوقف شود" و ... همچنین در این حرکت برای

سازماندهی نیرو های خود پرداخته بودند، ضمن در دست داشتن پلاکاردها و شعارهای شان در آن محل تجمع کردند. به این ترتیب تعداد بسیار زیادی از ایرانیان مخالف رژیم در صفوف مختلف در این حرکت اعتراضی شرکت نمودند. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان نیز به سهم خود از قبل با صدور فراخوانی ضمن محکوم کردن سرکوب و وحشیانه دانشجویان توسط جمهوری

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London WC1N 3XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!